

اعلامیه کمیته مرکزی به مناسبت 25 نوامبر

کمیته مرکزی سازمان:

اشکال گوناگون اعمال خشونت به زنان را ببینیم
جامعه را نسبت به آن حساس کنیم!

پیرامون تهاجم رژیم اشغالگر اسرائیل به غزه



"ما غزه را به قرون
وسطی برمیگردانیم تا
اسرائیل برای چهل
سال آرام گیرد!!"

در صفحه 3

دولت اسرائیل و سیاست نسل کشی
و ارتکاب جنایت جنگی

تقی روزبه

صفحه 4

جنبش کارگری و ضرورت تجدید آرایش آن

حشمت محسنی

نگاهی به موقعیت جنبش کارگری کشورمان نشان میدهد این جنبش
کماکان در شرایط تدافعی به سر میبرد. تدافعی بودن این موقعیت چیز
رازآلودی نیست که نتوان آن را مورد شناسایی قرار داد و یا نتوان
راه حلی برای برون رفت از این موقعیت ارائه کرد. راه حلی که خود
مرهون تعامل فکری و عملی فعالان چپ و کارگری میتواند باشد.
دفاعی بودن جنبش کارگری از یک سو ریشه در یک رشته از عوامل
و مختصات ساختاری دارد؛ و از سوی دیگر از خصوصیات و
موقعیت عینی بازیگران و کنشگران- یعنی جنبش کارگری و دولت و
کارفرمایان- سرچشمه میگردد.

بقیه در صفحه 5

دادگاه مردمی ایران تریبونال
در لاهه، آغازی بر داد خواهی

صفحه 8

مجید دارا بیگی

اقتصاد کینزی:

راه حل عملی اصلاح بحران سرمایه داری؟!!

صفحه 10

ترجمه: نسرين ابراهيمي



آمار بین المللی حاکی از گستردگی وحشتناک اعمال خشونت علیه
زنان است که کمترین مجازات را بدنبال دارد:

سالانه بین ۱،۵ الی ۳ میلیون زن در جهان جان خود را بر اثر
خشونت از دست می دهند. در هندوستان در طی ۲۰ سال گذشته
نزدیک به ده میلیون جنین به خاطر مونث بودن سقط شدند. در چین
تعداد دختران ۵۰ میلیون کمتر از پسران است. این تعداد مورد سقط
جنین قرار گرفته اند. در بنگلادش، پاکستان و هندوستان دختران
قربانیان اسیدپاشی هستند. بنا به آمار یونسکو ۲ میلیون دختر در
طول سال مورد ناقص سازی جنسی قرار می گیرند. خرید و فروش
انسان- زن همچون کالا همچنان یکی از سودآورترین تجارت بازار
قاچاق است. بنا به گمانه زنی محققان آمریکایی خرید و فروش
"زن" سالانه ۷ الی ۱۰ میلیارد دلار به جیب قاچاقچیان این کالا
سرازیر می کند. سالانه بیش از ۲ میلیون زن و دختر به اجبار به تن
فروشی تن می دهند. در آسیای جنوب شرقی دختران از ۱۳ سالگی
در کاتالوگ های فروش قرار داده شده و بعنوان همسر به فروش می
رسند. در جنگ ها تجاوز به زنان و دختران کماکان بعنوان یک سلاح
بطور سیستماتیک به کارگرفته می شود تا پیوند ها و شبکه های
اجتماعی منطقه جنگ را دچار لرز لرز کرده و ساکنین را مجبور به
ترک خانمان، منطقه و گاهی کشور کنند. تجاوز همیشه همزاد جنگ
بوده است. جنگ های بالکان و همچنین آفریقا نشان داده اند که
چگونه زنان هدفمند قربانی جنگ و تجاوز می شوند.

بقیه در صفحه 2

نگاهی به انتخابات آمریکا

هیات تحریریه سایت راه کارگر

در صفحه 11

اشکال گوناگون اعمال خشونت به زنان ...

زندگی دختران و زنان ما به بار می آورد همچنان تابویی ست که نیروهای مدافع حقوق زنان نیز هنوز از طرح آن ابا دارند.

جوامعی که به اعمال خشونت علیه زنان و دختران عادت کرده اند، به میزان خشونت بر زنان در سنت ها و آداب و رسوم خود واقف نیستند. زمانی که از ناقص سازی جنسی زنان در بخشی از کشورهای آفریقایی صحبت می شود، برای اهالی مناطقی که این سنت در آن اجرا نمی شود از جمله بسیاری از ما ایرانیان، وجود چنین سنتی غیرقابل تصور ست. ولی شلاق زدن و تحقیر دختر و یا زن برای اینکه جوراب به پا نکرده، تن به پوشش از پیش تعیین شده نمی دهد، حجاب را رعایت نمی کند و امثالهم تعجب آور نیست. اینکه مادر از داشتن قیمومیت فرزندش محروم می شود، دختری از ادامه تحصیل بازداشته می شود، به زور به ازدواجی ناخواسته وادار می شود، اینکه پوشش زن پاسخگوی حفظ سلامت جامعه تلقی می شود و هنجارهای از هم گسیخته جامعه را به حضور اجتماعی زن نسبت می دهند همه اعمال خشونت هایی ست که روزانه در مقابل چشم مان در جریان ست ولی ما آن را نمی بینیم.

پس از پایان جنگ هشت ساله با عراق هنوز کسی آمار از میزان تجاوز به زنان و دختران مناطق جنگی ندارد. هنوز پرده از راز خانواده های جنگ زده که با از دست دادن خانه و کاشانه مجبور به ترک امکانات هر چند محدود خود شده و بلاچار در خانه هایی سکنی گزیدند که فاقد حداقل مصونیت بود، که نان و آب شان به دست نهادهایی سپرده شده بود که با تکیه بر قدرت به دست آمده و مصون از پاسخگویی، با زنان و دختران جنگ زده چون کالایی برای ارضای تمایلات جنسی شان برخورد می کردند، برداشته نشده است. حتی در دوره های کوتاه باز شدن فضای نشریات نیز درج هرگوشه ای از این خشونت های سیستماتیک علیه زنان به بستن روزنامه و تعطیلی آن می کشید.

کسی از میزان اجرای رسم ناقص سازی جنسی زنان در ایران اطلاع ندارد. بسیاری از ما منکر وجود چنین سنت ضد انسانی در کشور هستیم. در یکشنبه ۱۹ اسفند ۸۶ برابر با دوم مارس ۲۰۰۸ در سایت "کانون زنان ایرانی" ترانه بنی یعقوب در گزارشی از اعمال وسیع ناقص سازی جنسی دختران در بندار جنوبی ایران خبر می دهد: **"هفتاد درصد دختران بندر کنگ هرمزگان ختنه می شوند"** هیچ مقام و نهادی خود را پاسخگوی این مسئله نمی داند و این خبر نیز چون صدها خبر دیگری از این دست در محاق سکوت گذاشته می شود. اهالی بندر کنگ عمل ناقص سازی جنسی دختران خود را عملی برای پاکی او می دانند و خشونتی در آن نمی بینند چون به دیدن آن، به اعمال آن عادت کرده اند. همانگونه که در شهرهای دیگر ایران روزانه در دادگاه ها، دادرسان جگر گوشگان مادران را از دامانشان می ربایند، و عمق خشونت نهفته در قانونی که حق قیمومیت مادر را از او سلب می کند نمی بینند، و با اجباری بودن حجاب برای زنان و دختران را امری عادی تلقی می کنند و تحقیر و خشونت نهفته در آن را که به کالا بودن او اشاره می کند نمی بینند.

سرنگونی رژیم اسلامی شرط لازم تغییر وضعیت زنان در ایران است ولی کافی نیست. جامعه ایران برای نوسازی خود نیاز به چالش جدی در آداب و اخلاقیات حاکم دارد.

اشکال گوناگون اعمال خشونت به زنان را ببینیم!

برای حساس کردن جامعه مان نسبت به آن مبارزه کنیم!

سرنگون باد رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲ آذر ۱۳۹۱ - ۲۲ نوامبر ۲۰۱۲

بنا به گمانه زنی ها در جنگ بوسنی هرزگوینا ۲۰ الی ۵۰ هزار زن مورد تجاوز قرار گرفته اند. در زمان جنگ های داخلی رواندا ۲۵۰ الی ۵۰۰ هزار زن قربانی تجاوز شده اند.

خشونت خانوادگی اما از رایج ترین خشونت ها در سراسر جهان است که هیچ مرز جغرافیایی و طبقاتی نمی شناسد. در زمان جنگ و در زمان صلح همچنان قربانی می گیرد. بنا به تحقیقات انجام شده از سوی کمسیون بهبودی وضع زنان وابسته به سازمان ملل در جهان از هر سه زن یکی در طول عمر خود حداقل یکبار مورد خشونت قرار گرفته، مجبور به برقراری رابطه جنسی شده، و یا مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته است. جامعه بشری سالها اعمال این خشونت را بعنوان امری خصوصی تلقی کرده و چشم بر آن بسته است. در نیمه ی دوم قرن بیستم، با مبارزه فعال زنان زیر شعار "آنچه خصوصی ست سیاسی ست!" کشور های صنعتی پیشرفته و به دنبال آن سازمان ملل تحقیق در رابطه با میزان اعمال خشونت خانوادگی را در دستورکار قرارداد و اکنون این تحقیقات نشان می دهد که از هر پنج زن، یک زن در خانواده از سوی همسر، دوست پسر و پدر و برادر و ... مورد خشونت قرار می گیرد. آمار نشان می دهند که در آمریکا تعداد زنانی که به دست همسرانشان به قتل رسیده اند بیشتر از تعداد سربازان آمریکایی ست که در جنگ ویتنام جان خود را از دست داده اند. در سال ۲۰۰۳ در روسیه ۱۴ هزار زن در اثر اعمال خشونت خانوادگی جان خود را از دست دادند.

ناگفته پیداست که این ارقام تنها سرکوه یخی است که از آب بیرون آمده. این ارقام از کشورهایی به دست آمده که با ۱- در اثر مبارزه زنان با وضع قوانینی برای جلوگیری از اعمال خشونت، بررسی نتایج حاصله از تغییرات ناشی از وضع قوانین حمایتی در دستور کار دولت ها قرار گرفته و بر اساس ثبت موارد نقض قوانین در صورت مراجعه قربانی به نهادهای مربوطه آمارگیری صورت گرفته است. یعنی مواردی که بنا به دلایل مختلف زن مورد خشونت واقع شده از مراجعه به پلیس و یا ارگان ها و نهادهای مربوطه خودداری کرده است در این آمار وارد نشده؛ و یا ۲- حکومت ها تن به تحقیقات سازمان ها و گروه های بین المللی برای روشن شدن وضعیت زنان در کشورهایشان داده اند که در این صورت نیز هنوز آمار با فجایع زندگی واقعی زنان فاصله بسیار دارد.

آمار خشونت های اعمال شده به زنان و دختران در کشورهایی نظیر ایران که شامل این دو دسته نمی شود نیز در این ارقام جا ننگرفته اند. در کشورهایی نظیر کشورمان ایران اما نمی توان آمار از این موارد به دست آورد: آنجا که قوانین خود خشونت علیه زنان را تحمیل می کند، آنجا که بنا به قانون" در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است"، طبیعی ست که تنبیه ناشی از هر سرپیچی "قانونی" ست و جایی برای دادرسی خشونت های خانوادگی باقی نمی ماند.

جمهوری اسلامی که با تکیه بر عقب مانده ترین سنت ها به قدرت رسید، از ابتدای به قدرت رسیدن خود برای تثبیت و گسترش این سنت های عقب مانده به وضع قوانین ضد زن پرداخت. رژیم اسلامی با تبلیغ فرهنگ سکس محوری، زنان را تنها موجوداتی برای رفع نیاز جنسی مرد و تولید مثل تعریف می کند. نتیجه ی سی و سه سال تبلیغ چنین فرهنگی بوجود آمدن جامعه ای ست که خشونت علیه زنان در آن جزء لاینفک زندگی روزمره است که دیگر بعنوان خشونت دیده نمی شود. دختر بچه از ابتدای رشد خود از بخش بزرگی از اجتماع کنارگذاشته می شود تا مبادا به بکارت او صدمه ای وارد آید. هرگونه سرپیچی دختر با خشونت تمام از سوی خانواده سرکوب می شود. خانواده ای که در حق مردان برای رفع نیاز جنسی مرزی نمی بیند، تلاش می کند با محدود کردن دختر خود در حصارخانه او را از بلایای جامعه حفظ کند. صحبت از فجایعی که این سنت دیرینه در

نگذاریم مردم غزه تنها بمانند!



"ما غزه را به قرون وسطی برمیگردانیم تا اسرائیل برای چهل سال آرام گیرد" !!

این روزنامه هارتس از الی یشوی، وزیر کشور اسرائیل نقل میکند. بدین ترتیب غزه بیش از پنج روز است زیر شدیدترین بمبارانهای بزرگترین ارتش منطقه قرار دارد تا مردم آن تسلیم شوند. نزدیک به هزار نقطه غزه با موشک و توپ و بمباران از زمین و هوا و دریا کوبیده شده و دهها نفر کشته و صدها نفر مجروح شده اند. در این میان کودکان بیشترین نصیب را از این حملات وحشیانه برده اند. این دور از حملات نظامی به مردم غزه، دقیقا دور گذشته حملات ارتش صهیونیستی در سال 2008 را در مقابل جهانیان زنده میکند که دولت نتانیاهو خود را برای انتخابات پارلمانی اسرائیل آماده میکرد. در آن سال بیش از 1400 فلسطینی قتلعام شدند، هزاران تن مجروح و مصدوم شدند و اکثریت ساختارهای اقتصادی و اجتماعی این شهر نابود شدند. از آن پس محاصره وحشیانه صدها هزار فلسطینی ساکن غزه تشدید شد و مردم محروم این شهر به مجازات جمعی محکوم شدند. دارو و غذا و دیگر مایحتاج انسانی از مردم غزه دریغ شد تا بدانند که باید رژیم مطبوع و مورد نظر صهیونیستها را انتخاب کنند و گرنه مجازات خواهند شد!! این سیاست باردیگر توسط سخنگوی دولت اسرائیل مورد تاکید قرار گرفته است. آنها آماده اند برای پیروزی در انتخابات پیش رو، مردم غزه را روانه اردوگاهها و کوره های مرگ ساخته شده از موشکها و بمبهای ارتش اسرائیل کنند. مدتهاست که غزه این شهر محاصره شده، "کتوی یهودیهای ورشو و اردوگاههای مرگ نازیها" را در خاطره ها زنده میکند. کودکان و زنان و کهنسالان بزرگترین قربانیان این کتوی قرن 21 هستند.

در این میان سکوت رسانه ها چشمگیر و حمایت دولتهای غربی از اقدامات رژیم اسرائیل قابل تامل است. خصوصا رهبران ایالات متحده و بریتانیا و فرانسه با بیشرمی وصف ناپذیری جنایت سازمانیافته علیه ملتی محروم و بی دفاع را توجیه میکنند و از حق اسرائیل برای دفاع از خود در مقابل با موشک پرانی های حماس، که امنیت را از شهروندان اسرائیل سلب کرده سخن میگویند. گویی حمله وحشیانه سال 2008 و سپس محاصره طولانی و وحشتناک مردم غزه در تمام این سالها و حمله کنونی به این شهر و مردم آن، هزاران انسان را نابود نکرده است. در چنین شرایطی "حقوق بشر"، "دمکراسی"، "حق تعیین سرنوشت" و "قوانین بین المللی" فراموش میشود. نه فقط لازم نیست که این دولت نژادپرست و جنایتکار مورد اعتراض

و مجازات قرار گیرد بلکه مورد تشویق دولتهای امپریالیستی قرار می گیرد.

واقعیت آنست که اسرائیل از زمان تاسیس، سیاست پاکسازی فلسطینیان را از سرزمینشان دنبال کرده است. این سیاست همواره از طریق زور، پول، محاصره اقتصادی، آپارتاید نژادی و برتری طلبی قومی، محروم کردن فلسطینیها و عربها از حقوق اجتماعی و سیاسی در مناطق اشغالی و تاسیس شهرکهای تازه یهودی نشین، و در صورت لزوم قتل عام، جنگ و بمب پیش رفته است. حمله تازه اسرائیل به غزه ادامه همان سیاست "پاکسازی قومی" است که در تمام این سالها ادامه داشته است. اما انتخاب این زمان برای حمله به غزه آنست که انتخابات اسرائیل در ماه ژانویه برگزار خواهد شد. دولت دست راستی اسرائیل که بشدت تحت فشار جنبشهای اجتماعی کارگران و جوانان و تظاهراتهای گسترده علیه سیاست ریاضت اقتصادی و حذف خدمات اجتماعی و فساد رهبران سیاسی آن قرار دارد با این تاکتیک، میکوشد خود را قهرمان مبارزه علیه افراط گرایی اسلامی که در هیات حماس در غزه حکومت میکند درآورد. در عین حال طرح ارتقاء کرسی فلسطین در سازمان ملل، با توجه به نتایج بهار عربی از حمایت بسیاری از دولتها برخوردار است، میتواند موضع این رژیم را بسیار تضعیف کند. این حمله جنایتکارانه به غزه که با شدیدترین بمبارانها و موشک پرانیها همراه است و حتی خبرنگاران خارجی را هدف قرار میدهد پیام روشنی دارد که اولاد دولت اسرائیل به هر وسیله ای برای حفظ برتری طلبی در منطقه دست خواهد زد؛ ثائیا به دولت اوباما و دیگر اعضای شورای امنیت عواقب پذیرش دولت فلسطین در سازمان ملل را هشدار میدهد و ثالثا میخواهد خود را تنها قهرمان مبارزه با "افراط گرایی اسلامی" معرفی کند و ژاندارمی در منطقه را تضمین کند.

در این شرایط است که باردیگرمبارزه علیه جنگ و دخالت امپریالیستی با مبارزه برای دفاع از زندگی و جان فلسطینیان گره خورده است. میبایست علیه این جنایت آشکار علیه فلسطینیان ایستاد و تصویر غزه را بعنوان نشانه ای آشکار از دوگاتگی سیاست فریبکارانه دول امپریالیستی و سیمای دولت نژادپرستانه اسرائیل ب مردم جهان نشان داد. در عین حال سیاست ارتجاعی و جنایتکارانه دولت حماس در غزه، در محو هرگونه صدای مخالف با جنبش اسلامی و حمله به شهروندان غیرنظامی اسرائیل را محکوم کرد. برای ما ایرانیان که در محاصره رژیم جنایتکار و ضد مردمی و در عین حال تحریم ها و مداخلات امپریالیستی هستیم، برای آنکه عراق و لیبی و سوریه و غزه تکرار نشوند، برای آنکه جنگ و تجاوز و کشتار و مداخله پایان یابد، برای آنکه جنگ صلیبی و فرقه ای سیمای خاورمیانه نباشد باید برای مقابله با تجاوز رژیم اسرائیل با فلسطینیان و مردم صلح دوست جهان همراه شد و همبستگی جهانی برای صلح و آزادی و برابری را سازمان داد.

زنده باد همبستگی بین المللی
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر

نوامبر 2012 - آبان 1391

دولت اسرائیل و سیاست نسل کشی و ارتکاب جنایت جنگی

تقی روزبه

آیا باز گرداندن غزه به قرون وسطا، بخوانید ایجاد سرزمین سوخته و عاری از نشانه های تمدن بشرکنونی، سخنی که وزیر کشور اسرائیل با افتخار تمام آن را بیان داشته است و هواپیماهای اسرائیل شبانه روز با صد ها پرواز درحال انجام آن هستند، غیر از ارتکاب به جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت نام دیگری دارد؟

6 روز از حمله هوایی و دریایی ددمنشانه اسرائیل به غزه سپری شده است و در این میان یک بار دیگر سکوت سنگین و برخورد انفعالی قدرت های بزرگ و سازمان ملل، در مواردی که پای دولت اسرائیل در میان باشد، بیش از همه جلب توجه می کند. این جنگی است یک طرفه بین کشوری سراپا مسلح به پیچیده ترین و مدرن ترین سلاح های جنگی و به عنوان نیرومندترین قدرت خاورمیانه به گوشه کوچکی از مردم فلسطین با کمترین امکانات نظامی و اقتصادی و با بیشترین تراکم جمعیت. او باما که مفتخر به دریافت جایزه صلح نوبل هست از حق دفاع اسرائیل سخن گفته و باین ترتیب حمایت دولت آمریکا از این جنایت و تداوم آن توسط ناتانیاهو و دیگر سران جنگ طلب اسرائیل را اعلام داشته است. بقیه قدرت ها از جمله دولت فرانسه نیز همین سیاست را در پیش گرفته اند. آن ها با وجدان آرام و بدون آن که دم بر آورند شاهد کشتار کودکان و افراد غیرنظامی توسط صدها بمباران شبانه روزی دولت اسرائیل هستند. و این درحالی است همه می دانند که این دولت اسرائیل بوده است که با حمله برنامه ریزی شده و کشتن فرمانده نظامی حماس آتش بس موجود را نقض کرده است. وزیر کشور در ادامه سیاست پاکسازی و نسل کشی اسرائیل با وقاحت آشکاری هدف اسرائیل از این حمله را تأمین آرامشی چهل ساله برای اسرائیل توصیف کرده است (از طریق تبدیل غزه به تل خاکی بری از نشانه های تمدن جهان امروز)!. هم اکنون نیروهای زمینی اسرائیل در کنار مرزهای غزه در حالت آماده باش کامل است تا پس از انجام کامل مأموریت نیروی هوایی و دریایی اگر هنوز چیزی باقی مانده باشد، برای تکمیل مأموریت ایجاد سرزمین سوخته وارد عمل شود.

وجه تکان دهنده دیگر تجاوز اسرائیل، امری که از دید بسیاری از ناظران تحولات منطقه پنهان نیست، تاکتیک شناخته شده انتخاب زمان حمله است که در آستانه برگزاری انتخابات زودرس توسط ناتانیاهو و حزبش با ایجاد فضای جنگی، در سودای تضمین پیروزی قاطع و تقویت موقعیت اش در ساختار قدرت است. هم چنین زمان این حمله از پیش برنامه ریزی شده پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و روشن شدن نتایج آن است، تا هم ناکامی اش را در حمله زمان بندی شده به تأسیسات هسته ای ایران که بدلیل مخالفت شدید داخلی و خارجی تا اطلاع ثانوی از دستور کار خارج شده است به پوشاند و هم به قدرت های غربی نشان دهد که اسرائیل در پی گیری منافع خود و حذف دشمنانش جدی است. علاوه بر این ها، یکی از هدف های مهم تعرض نظامی، فراافکنی دولت اسرائیل برای تحت الشعاع قراردادن بحران اقتصادی و نارضایتی های گسترده مردم اسرائیل است. اعتراضاتی که در طی یکسال گذشته بدون آن که ریشه های آن حل شده باشند به دلیل ایجاد فضای امنیتی-جنگی، کمابیش تحت الشعاع بحران قرار گرفته اند. ناگفته نماند که در این میان واکنش هائی چون موشک پراکنی به مناطق غیرنظامی، زمینه های چنین سوء استفاده هائی را تقویت کرده است. چنان که مقامات دولت اسرائیل و تبلیغات رسانه ای دولت های غربی از آن هم چون پوششی برای تحریف واقعیت ها و گمراه کردن افکار عمومی بهره می گیرند. بدیهی است که در شرایط غیرجنگی و خنثی شدن

حربه امنیت که می دانیم از دیرباز برای شهروندان اسرائیلی دارای اهمیت بوده است و اصحاب قدرت هم همواره با این برگ بازی کرده اند، مطالبات اقتصادی و آزادیخواهانه میدان دار شده و جایگاه نیروهای افراطی و راست شبه فاشیستی و مذهبی تضعیف می شود.

اگر در وجه داخلی، جنگ و اعمال خشونت و دشمن تراشی ها، در خدمت تقویت و بازتولید موقعیت طبقه حاکم قرار دارد، اما در وجه خارجی یعنی در غزه و منطقه و از جمله در ایران، اتخاذ چنین سیاستی در خدمت تقویت مواضع و وزن نیروهای بنیادگرا و مدافعان دو قطبی باصطلاح اسلام و صهیونیسم از کسو و تضعیف موقعیت و صدای نیروهای پیشرو و مدافع دموکراسی و همزیستی بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها قرار می گیرد.

علاوه بر این، با توجه به زمان حمله و ابعاد حرکت بنظرمی رسد که چنین تعرضی با تحرکات و دستور کار جدید قدرت های بزرگ اروپا به ویژه فرانسه و انگلیس و البته حمایت دولت آمریکا و متحدین منطقه ای آن ها، در برداشتن گام جدید و کیفی برای گسترش دامنه جنگ سوریه، بی ارتباط نباشد. سیاستی که با تجدید سازماندهی اپوزیسیون، حرکت به سمت ایجاد دولت موقت و برسمیت شناختن و تسلیح آن به سلاح های سنگین و هموار ساختن مسیر بکارگیری الگوی لیبی (عراق) در ایجاد منطقه پرواز ممنوع و نهایتاً حمله نظامی برای سرنگون کردن حکومت کنونی سوریه، در دستور کار قدرت های غربی قرار گرفته است. در این میان بخصوص دولت فرانسه در انتظار نشانه های موافقت و همکاری آمریکا در این پروژه است تا گوی سبقت را از سایرین بریابد!

شروع چنین جنگی نه فقط از این جهت که تمرکز منطقه و جهان به مسأله سوریه معطوف است بیشترین فرصت را برای دولت اسرائیل جهت پیشبرد اهداف امپریالیستی و توسعه طلبانه خود فراهم می نماید، بلکه هم چنین با توجه به چشم انداز تغییرات خاورمیانه جدید بر آن است که تا ضمن آزمون کارآیی سپردفاع موشکی خود با نام گنبد آهنین، بیشترین بهره برداری سیاسی و نظامی را ز این فرصت برای تأمین اهداف خود و ایجاد مرزهای باصطلاح امن در قلمرو سرزمین های اشغالی به عمل آورد.

با این همه اسرائیل مثل همه قدران مست از پاده قدرت، در محاسبات خود، دو چیز را اگر نه در کوتاه مدت، لافاقل در میان مدت و بطریق اولی در دراز مدت دست کم گرفته است: یکی تسلیم ناپذیری و مقاومت مردم فلسطین و منطقه را و دیگری فشار عظیم افکار عمومی جهان و نیروهای مترقی را که بارها نشان داده اند با چشمان باز سیاست آپارتاید و ارتکاب به جنایت اسرائیل را دنبال می کنند و با ابراز انزجار و اعتراض خواب را از چشمان فاتحینی که در سودای بارگرداندن مردم فلسطین و غزه به قرون وسطا بسر می برند، به ربایند.

19-11-2012



جنبش کارگری و ضرورت تجدید آرایش آن

حشمت محسنی

ساختار و پراکندگی و استیصال جنبش کارگری وجود ندارد؛ و قابل تصور است که در درون همین ساختار اجتماعی، آرایش سیاسی متعددی وجود داشته باشد. به عنوان نمونه کفایت قدرت چانه زنی کارگران را در مقطع انقلاب به یاد آوریم. که چگونه با وجود ثابت بودن شرایط و مختصات ساختاری، آرایش سیاسی کارگران خصلت نهایمی تری داشته است.

هرساختاری از عناصر و مهمتر از آن از رابطه ویژه‌ای در میان این عناصر تشکیل شده است. يك ساختار، يك پدیده ثابت و پایدار نیست بلکه با تغییر در روابط عناصر يك ساختار، زمینه‌های تغییر آن فراهم می‌شود و دقیقاً با پارکیری و تغییر در صف‌آرایی است که می‌توان تغییراتی را در ساختار موجود فراهم آورد. هر جامعه از ساختار، عاملان و کنش بین عاملان تشکیل شده است. بین ساختار، عاملان و کنش رابطه معینی وجود دارد. هر کنش نمی‌تواند موجب تغییر ساختار گردد به عبارت دیگر در این بحث ما رادیکال‌ترین اقدام و کنش بخشی از کارگران نمی‌تواند به تنهایی رابطه بین عاملان و با ساختار موجود را تغییر دهد. يك اقدام و کنش بخشی از کنش‌گران زمانی می‌تواند زمینه تغییرات در ساختار موجود را فراهم آورد که با تغییر در روابط بین عاملان و اجزای ساختار به طور اساسی توأم باشد. عین همین مسائل در رابطه بین عاملان ساختار نیز صادق است هر تجدید آرایشی در عاملان يك ساختار به خودی خود موجب بهم خوردن ساختار نمی‌گردد بلکه تنها تحت شرایط معینی است که تغییر در روابط بین عاملان و اجزا يك ساختار به برهم خوردن تعادل ساختار منجر می‌گردد. نکته‌ای که می‌توان بر روی آن انگشت گذاشت این است که رادیکال‌ترین شیوه مبارزه توسط این یا آن بخش از کارگران تحت شرایط معینی شاید به نتایج قابل توجهی نیانجامد حتی بر عکس می‌تواند به فرسوده شدن کارگران و به تضعیف قوای آنها منجر گردد. برای برون رفت از شرایط تدافعی، کارگران به رادیکال کردن هر چه بیشتر اشکال مبارزه، اقدام و کنش اجتماعی نیاز ندارند بلکه به پارکیری، ائتلاف، همکاری و اتحاد بخش‌های مختلف اردوی خود احتیاج دارند. به علاوه این اتحاد باید بتواند اردوی رقیب و حریف را پراکنده و منزوی سازد در غیر این صورت تحولی در ساختار موجود ایجاد نخواهد شد و جنگ و نبرد کارگران و زحمت‌کشان در مقابل حریفان خود خصلت فرسایشی پیدا خواهد کرد. شرایط فلاکت‌ناپذیر جنبش کارگری يك امر ضروری و مقدور نیست. هیچ حکم و آیه از قبل تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که بر طبق آن کارگران همیشه باید در وضعیت تدافعی قرار گیرند. لحظات مختلف سیاسی نظیر تدافع، تعادل، و تعرض محصول توازن قوای بین حریفان در حال نبرد است و صد البته این لحظه‌های سیاسی ناپایدار، انتقالی و گذرا هستند و هیچ گاه به يك امر دائمی، ثابت، و پایدار تبدیل نمی‌شوند. اگر حقیقت این است که هست این توازن قوای موجود محصول آرایش معینی از صف‌بندی‌های طبقاتی است. مختصات هر آرایش طبقاتی نشانگر ائتلافها و پارکیربهای معینی است. با تغییر در ائتلافها و اتحادها می‌توان آرایش طبقاتی تغییر یابد. به همین دلیل می‌توان در توازن قوا تغییراتی ایجاد کرد یا حتی خود توازن قوا را بهم زد. روشن است که تغییر در توازن قوا با تغییر توازن قوا دو مساله متفاوت هستند و دومی بر بستر اولی متحقق می‌شود. در لحظه کنونی در اردوی کار و زحمت ما با هزیمت، پراکندگی، عدم تشکل مواجه‌ایم، در اردوی حریف از انسجام نسبی و حمایت متقابل با پشتوانه قدرت دولتی روبه‌رو هستیم. به علاوه با انتقال سرمایه‌ها از بخش‌های تولیدی به بخش‌های سوداگرانه و تجارت، که با تغییر مکان درگیری و با انتقال قلمرو نبرد مترادف بوده است بخش‌های از جنبش کارگری از اهرم فشار اقتصادی تا حدود زیادی محروم شده است. قدرت چانه‌زنی بخش قابل توجهی از کارگران که در نقطه تولید متمرکزند تضعیف شده است. در چنین شرایطی جنبش کارگری باید حوزه درگیری و مکان بازی را عوض کند و از امکانات جدیدی برای تحت فشار قرار دادن حریف سود جوید. نگاهی به اعتراضات، مبارزات، و اعتصابات کارگران نشان می‌دهد که نتیجه این اقدامات نه تنها موجب عقب‌نشینی حرف نشده بلکه نیروی کارگران را فرسوده و در مواردی آنان را ناامید کرده است. تهدید به خودسوزی یکم نمونه از اقدامات کارگران است که در عین حال که عصیان کارگران را نشان می‌دهد در همان حال استیصال‌شان را نیز منعکس می‌کند.

بورلی سیلور در بررسی تحسین برانگیز خود از شرایط کارگران بافته یک نمونه از تجدید آرایش کارگران در شرایط دشوار را نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره زمانی طولانی،

نگاهی به موقعیت جنبش کارگری کشورمان نشان می‌دهد این جنبش کماکان در شرایط تدافعی به سر میبرد. تدافعی بودن این موقعیت چیز رازآلودی نیست که نتوان آن را مورد شناسایی قرار داد و یا نتوان راه حلی برای برون رفت از این موقعیت ارائه کرد. راه حلی که خود مرهون تعامل فکری و عملی فعالان چپ و کارگری می‌تواند باشد.

دفاعی بودن جنبش کارگری از یک سو ریشه در یک رشته از عوامل و مختصات ساختاری دارد؛ و از سوی دیگر از خصوصیات و موقعیت عینی بازیگران و کنشگران- یعنی جنبش کارگری و دولت و کارفرمایان- سرچشمه می‌گیرد. از جمله عوامل ساختاری می‌توان به گسیختگی بخش‌های مختلف اقتصاد، ضعف بخش تولید در بین بخش‌های مختلف اقتصاد، اتخاذ سیاست واردات کالا های مشابه تولیدات داخلی (تعطیلی غالب واحدهای صنایع نساجی یک نمونه از این رویکرد را نشان می‌دهد) از قبل امکاناتی که درآمد نفتی آن را فراهم میکند، وزن سنگین واحدهای اقتصادی کوچک در کل ساختار اقتصادی کشور... اشاره کرد. این مختصات از جمله عواملی اند که تحول در آنها دستکم در کوتاه مدت ناممکن است و به تغییرات در کل ساختار اقتصاد کشور، نیاز دارد.

سرکوب لجام گسیخته جنبش کارگری از سوی دو نظام سطنتی و رژیم اسلامی، گسیست در انتقال تجربه سازماندهی، خصلت بیمار گونه فرقه گرایی در بین فعالان چپ و کارگری... نیز از عواملی هستند که سهم بازیگران و کنشگران را در تکوین این موقعیت رقم می‌زنند.

خطای فاحشی ست هر آینه اگر در تکوین این موقعیت یکی از این عوامل را نادیده بگیریم یا به آن کم بها دهیم. بی توجهی به عوامل ساختاری این خطر را در بر دارد که گویا با اراده و نقش آفرینی کنشگران می‌توان تحت هر شرایطی تشکل توده ای کارگران بر پا کرد. و عدم توجه به نقش و اهمیت کنشگران این ضعف و کاستی را در بر دارد که گویا تشکل توده ای می‌تواند به خودی خودی شکل بگیرد. و فعالان و عاملان اجتماعی در این باره نقشی ایفا نمیکنند و در بهترین حالت یک میانجی بیش نیستند.

به عنوان نمونه کفایت در این باره به دو شرایط متفاوت نظر بیافکتیم:

نخست در شرایطی که ما در یک دوران پی ریزی شتابان واحدهای اقتصادی قرار داریم که در عین حال با کمبود کارگر ماهر مشخص می‌شود؛ و دوم با موقعیتی مواجه ایم که واحدهای اقتصادی به کارگر ساده نیاز دارد -در حالی ارتش ذخیره بیکاران به وفور یافت می‌شود. روشن است که قدرت چانه زنی در این دو محل کار یکسان نیست و در دومی بنا به دلایل معینی کارگران در شرایط تدافعی تری به سر می‌برند. وانگهی در اولی امکان سازمانیابی به مراتب از دومی بیشتر است.

برسین اساسی در این بحث اما این است که نسبت و رابطه ی عوامل ساختاری با کنشگران کدام است. در شرایطی که عوامل ساختاری نمیتوانند بلادرنگ تحول یابند، پیشروی جنبش کارگری چگونه میتواند محقق شود.

بورلی سیلور نکته نغزی دارد هنگامی که میگوید "در آن جا که قدرت استراتژیک کارگران ناتوان است، کسب پیروزی به قدرت سازمانی آنان بستگی دارد." (1)

اگر در این بحث ما جایگاه کارگران-نحوه ی استقرار طبقه در بخشها و شاخه های اقتصادی- را از کنش طبقاتی شان- سطح مطالبات، کاربرد اشکال مبارزه، و سطح سازمانیابی- تفکیک کنیم، منطق پیشروی کارگران در دومی نهفته است، تا در اولی. به سخن دیگر، در افق و چشم انداز مشهود، جابه جایی در ساختار طبقاتی بسیار دشوار به نظر میرسد در حالی که تجدید آرایش طبقاتی در دل همین شرایط امکان پذیر است.

نردیدی نیست که صرفاً از طریق تجدید آرایش و فعال شدن این عامل نمیتوان موجب تغییرات بزرگ ساختاری شد، بخشی از این تحول به منافع سرمایه، به مختصات نبرد طبقاتی وابسته است. اما تا آن جا که به تحول در درون همین ساختار موجود بر میگردد، یک رابطه ی ذاتی بین این

با وجود کاهش قدرت چانه زنی در محل کار، آنها توانستند از طریق روی آوری به تغییر آرایش سیاسی، توان خود را افزایش دهند. او میگوید:

"کارگران بافنده که ... در کارگاه های کوچک پرشمار و در شرایط اشتغال ناپایدار کار میکردند، ناچار بودند تا بر پایه تشکیل سازمانهای سیاسی شهر یا منطقه ی خویش و همچنین اتحادیه های صنفی، قدرت روبرویی با کارفرمایان خود را بنا نهند."

او ایذا این رویکرد را صرفا به کارگران بافنده منحصر نمیکند، بلکه معتقد است که این رهیافت را میتوان در کارگران بخش خدمات نیز سراغ گرفت. او ادامه میدهد:

"در دوران کنونی، کارگران خدماتی با دستمزد ارزان، در صناعی به کار اشتغال دارند که دستکم، به ظاهر، به طور عمودی از هم پراکنده و جداسازی شده اند. و بیشتر از گونه ای الگوی سازمانیابی پایه مند بر گروهبندی اجتماعی پیروی میکنند تا آن به الگویی بر پایه ی موقعیت کارگران در محل تولید وابسته باشد." کارزار دستمزدی در حد گذران زندگی" و "کارزار دادگری برای سرایدارن" در ایالات متحده امریکا در آن تلاش بودند تا آن چنان سازمان کارگری ای در جامعه برپا کنند که در هر شرکتها، وابستگی اش در خدمت اشتغال پایدار باشد و بس."

او از بررسی این تجربه تاریخی از جنبش کارگری نظیر بافندگان این جمعیت را به دست میدهد

کارگران خدمات، "همانند با کارگران بافنده به گونه ای تاریخی، پیروزی نمیتوانست تنها در وابستگی به قدرت چانه زنی خودمختار تشکلاتی کارگران به دست آید، بلکه بیشتر به گونه ای گسترده به ائتلاف با گروهها و افراد جامعه وابستگی داشت."

افزایش توان کارگران از طریق بازگیری بخشهای دیگر طبقه، شرایط نبرد را مساعدتر میکند اما پیروزی در آن را تضمین نمیکند. فراتر از آن، اگر بخشهایی از طبقه از حیث شیوه و اشکال نبرد نیز به طور رزمنده تری دست به مبارزه زنند، نتایج آن از لحاظ دستیابی به هدف، ضرورتا دستاورد مثبتی در بر نخواهد داشت. توجه به این نکته از این لحاظ حایز اهمیت است که برخی از مدافعان جنبش کارگری در ارزیابی از توازن قوا بر اشکال مبارزه به طور یک جانبه تاکید دارند و از ملاحظه ی عوامل دیگر نظیر نوع درخواستها، سطح سازمانیابی، متن عمومی که بیکار کارگران در آن جاری است امتناع میورزند.

ملاحظه ی این نکته از این رو شایسته دقت است که در هر مبارزه کارگری میبایست تصور روشنی داشته باشیم از کادر و چارچوبی که مبارزه در آن صورت میگیرد.

نگاهی به مبارزات بخشهای مختلف طبقه کارگر در ایران نشان میدهد اگرچه برای دستیابی به مطالباتشان از هیچ فداکاری دریغ نمیکند و هزینه فراوانی برای آن میپردازند، معهذاً آنها عمدتاً به خواستهای خود نمیبرسند. بدتر از آن، تغییر محسوسی در توازن قوا ایجاد نمیکند. پرسش کلیدی این است که چه باید بکنند تا از یک سو مبارزاتشان موثرتر واقع شود و از سوی دیگر بهبودی در اوضاع عمومی جنبش کارگری رخ دهد.

به عنوان نمونه در افق مشهود ما نمیتوانیم با یک رهنمود طلایی کارگاههای کوچک را به فابریکهای بزرگ تبدیل کنیم و قدرت این بخش از طبقه را به نمایش بگذاریم، اما با تجدید آرایش نیروی مان میتوانیم تغییر در همین وضع موجود بر پا کنیم. برای دستیابی به این هدف ما نیاز داریم نخست تصور روشنی از کمیت آنها در دست داشته باشیم، دوم از استقرار آنها در شاخه ها و بخشهای مختلف اقتصادی درک معینی داشته باشیم، سوم از توزیع جغرافیایی آن آگاه باشیم، چهارم از امکانات فنی رشته ی مزبور و پیوند آنها با کارگاههای متوسط اطلاع داشته باشیم، و بالاخره از نحوه ی اتصال آنها با کارگاه بزرگ و کلیدی دریافت مشخصی داشته باشیم.

آگاهی از داده های عینی در هیچ کجای دنیا به خودی خود به سازمانیابی در مقیاس بزرگ مبدل نشده است. برای دستیابی به این هدف ما به طرحها و استراتژیهای منطبق با واقعیت عینی مان نیاز داریم. برای تامین این هدف ضروری است از چند مساله کلیدی تصور روشنی داشته باشیم.

1- توجه به تنوع سازماندهی

نظر به تنوع بخشها و لایه های مختلف طبقه کارگر، سازماندهی نمیتواند در همه گروهبندیهای کارگری با یک آهنگ پیش برود. به علاوه چنانکه در بالا مشاهده کردیم در

بخشی از لایه های کارگری محل کار از اهمیت تعیین کننده برخوردار است و در بخشهایی دیگر محل زندگی و وانگهی فعالان چپ و کارگری نیز هر یک بنا به جهتگیری و استراتژی خود نوع خاصی از تشکل را تبلیغ میکنند (شورا، کمیته کارخانه، اتحادیه...). پرسش مرکزی در این محور این است که چگونه میتوان بدون نادیده گرفتن تنوع طرحها و جهتگیری ها، همکاری بین این نیروها را در جهت تقویت و سازمانیابی طبقه به کار گرفت.

در جنبش ما در پیوند با این محور دو استراتژی وجود دارد که از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار است. یک استراتژی بر رشد موزون و تکاملی سازمانیابی از محل کار شروع میکند و در نهایت به تشکل راسری دست مییابد. استراتژی دیگر بر ابتکار فعالان و پیشروان کارگری در سازمانیابی تاکید دارد. بعد از گذشت زمان قابل ملاحظه ای از طرح این راهبردها، اکنون میتوان در باره درستی هریک از این استراتژیها به داوری نشست. واقعیت این است که هریک از این طرح تا اندازه ای درستی خود را نشان داده اند، و تا حدی نیز محدودت خود را. شکل گیری سندیکا شرکت واحد و هفته تبه درستی دیدگاه اول را تایید میکند و نقش آفرینی کمیته هماهنگی و پیگیری، اتحادیه آزاد بیکاران موید نظر دومی است.

ما بدون این که این دو طرح را در تقابل با هم قرار دهیم باید تلاش کنیم از نقطه قوت هر یک از این طرحها برای تقویت کل جنبش کارگری بهره بگیریم. و ضعف یک دیگر را جبران نماییم. جنبش کارگری کشور ما ضعیفتر و پراکنده تر از آن است که هر تلاشی که برای سازمانیابی کارگری صورت میگیرد از منظر سخیف فرقه گرایی آن را انکار و طرد نماییم.

کاماجو تجربه و درسهای جنبش کارگری اسپانیا را که در شرایط فاشیستی مشابه ما رخ داده است چنین جمع بندی می کند "در هر لحظه تاریخی معین، اشکال سازماندهی باید در خدمت اصول قرار گیرد و تابع آنها باشد. این اشکال باید باز، غیرکلیشه ای، غیرشمانیک و فاقد قواعد تنگ و محدودکننده باشد. از ضرورت جنبش درخواستی توده ای، اجبارا چنین بر می آید که اشکال سازماندهی تمامی طبقه کارگر باید ابتدایی و بی نهایت منعطف باشد. ما باید خانه ای بسازیم که مردم بتواند به آن وارد شوند و در آن جا امکانات زیادی برای همزیستی وجود داشته و با حداکثر آزادی و دموکراسی اداره گردد." (2)

2- ضرورت توجه به محیط زیست کارگران

در ایران اگر نگوییم محل زیست کارگران از محل کار کارگران اهمیت کمتری ندارد دستکم باید بگوییم به اندازه ی آن از اهمیت برخوردار است. محل زیست کارگران محل تلاقی آنها با بیکاران، زنان بیکار و خانه دار است و هر آینه اگر این نیروی عظیم در تشکلهای منعطف سازماندهی شوند قدرت چانه زنی آنها را به مراتب افزایش میدهد. محیط زیست مکانی است که کارگران از روند تولید وارد محیط زندگی میگردند. محیطی که تلاقی گاه استراحت، فراغت، تفریح، خانواده و بازتولید نیروی انسانی به شمار می رود. کارکرد همین عوامل است که سرنوشت کارگران را با بخشهای دیگر طبقه پیوند میدهد و زمینه ی اتصال آنها را فراهم می آورد. یک نمونه درخشان از هم سرنوشتی خانواده های کارگری، اهالی محل و کارگران هفت تبه را میتوان در حرکت سندیکا هفت تبه سراغ گرفت. نمونه ای که نشان میدهد امروزه سازماندهی اتحادیه نمیتواند بر محل کار منحصر بماند و سایر بخشهای طبقه را در بر نگیرد.

3- تلفیق کار علنی و غیرعلنی

برای این که سازمانیابی سراسری به پیروزی دست یابد، میبایست تصور روشنی از رابطه مبارزه ی قانونی، علنی و مخفی داشته باشیم. تردیدی نیست که سازمانیابی سراسری نمی تواند به طور مخفی صورت گیرد مبارزه توده ای بنا به ذات خود یک مبارزه علنی است. مبارزه توده ای به صورت مخفی یک تناقض خنده آور است. اما سازمانیابی سراسری و مبارزه توده ای مساوی با مبارزه قانونی نیست. این مبارزه نمی تواند خود را در چارچوب تنگ آن محدود سازد. این حرف به این معنا نباید فهمیده شود که نباید از منغذهای قانونی استفاده کرد. اما اویزان شدن به اهرمهای قانونی تحت هیچ شرایطی نباید در خود و فی نفسه هدف تلقی شود. اولاً به این دلیل که مجاری قانونی به خاطر این تعبیه شده اند که حرکات کارگران را مهار کنند و ثانیاً چارچوب

فوانین موجود در پاره‌ای شرایط با ظرفیت و توانایی کارگران هم‌خوانی ندارند، و کارگران خواهان فراتر رفته از آن می‌باشند. بهترین نمونه در این رابطه به رسمیت نشناختن حق اعتصاب توسط قانون کار رژیم و به کارگیری آن توسط کارگران را می‌توان مثال زد. موثر بودن هر شکل از مبارزه تنها و تنها با توده‌ای شدن آن باید سنجیده شود. گاهی اوقات این مبارزه قانونی است که دامنه حرکت را گسترده می‌سازد و گاهی بر عکس می‌تواند دامنه آن را محدود نماید. در این رابطه هیچ شکل از مبارزه نباید نفی شود و هر شکل از مبارزه تا آنجا که دامنه مبارزه را گسترده می‌سازد باید به نحو خلاقانه به کار گرفته شود. در این جا باید به نکته ای توجه داشته باشیم که بی‌اعتنایی به آن می‌تواند عواقب زیان‌باری داشته باشد اگر منطق مبارزه توده‌ای را نادیده بگیریم و با حرکات نسجیده و نادرست به طور مصنوعی جنبه محفی و سری به آن بچشمیم یا هر انگیزه و هدفی ضربات جبران‌ناپذیری به حرکات توده‌ای وارد ساخته‌ایم. عکس این رابطه نیز صادق است، گاهی اوقات عدم هشیاری در پیوند با علنی کردن همه سطوح سازماندهی نیز می‌تواند ادامه کاری سازمان‌یابی کارگری را با اختلال جدی مواجه سازد. در این جا باید سطوحی از سازمان‌یابی علنی نباشد یا به عبارت دیگر همه تخم مرغ‌ها نباید در یک سبد جیده شود. این امر مخصوصاً با کادرکنشی که توسط رژیم اسلامی صورت گرفته بیش از هر زمان دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرد. از این رو بخش‌هایی از فعالان کارگری باید برای کار قانونی در نظر گرفته شوند بخش‌هایی دیگر از آن‌ها باید کار علنی را پیگیری نماید و بخش دیگر به عنوان ذخیره برای تداوم فعالیت نباید علنی شوند. به تجربه می‌دانیم که در شرایط تسلط رژیم‌های سرکوبگر بدون وجود یک بازوی غیرعلنی، بدون هدایت‌گران مورد اعتماد کارگران حرفی از مبارزه کارگران و تداوم آن نمی‌تواند در میان باشد.

خلاصه کنیم کار علنی و غیر علنی نه بحثی است ناظر بر مطالبات کارگری، و نه اشکال مبارزه، بلکه بحثی است مربوط به سازماندهی توده کارگران که شکل آن تابعی است از مختصات عمومی سیاسی جامعه، که از پیش نمیتوان در پیوند با هر شرایطی یک حکم عام صادر کرد. کسانی که از تحلیل دقیق شرایط مشخص ایران طفره می‌روند و یک شکل از فعالیت را آرمانی میکنند دقیقاً همچون یک مانع برای سازمانیابی عمل میکنند.

4- ضرورت سازماندهی جنبه واحد کارگری

ایده جنبه واحد کارگری ایده‌ای است مطلوب و تدبیری است علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری. این طرح می‌تواند به سهم خود در خدمت سازمانیابی طبقه قرار گیرد و در حل یکی از ضعف‌های بزرگ پیکار طبقه‌ای در ایران کمک کند. این طرح معادل تشکل توده‌ای طبقه نیست اما می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد.

ایده جنبه واحد کارگری تنها ایده‌ای مطلوب نیست بلکه علاوه بر آن ایده‌ای است که با محدوده امکانات جنبش کارگری ممکن است و می‌تواند با تمهیداتی آن را از عرصه طرح به قلمرو عمل در آورد. امکانات جنبش کارگری کدامند که می‌تواند این طرح را از قوه به فعل در آورند؟ نگاهی به شرایط عینی جنبش کارگری نشان می‌دهد که ما با نهادهایی مواجه‌ایم که می‌توان آن‌ها را تشکل‌های "سازمانده" یا نهادهایی که از حق تشکل دفاع می‌کنند نام‌گذاری کرد. این نهادها از بهترین ابزار و مصالح برخوردارند و می‌توانند در شکل‌دهی جنبه واحد کارگری نقش ایفا کنند. اتحاد و همکاری این نهادها فقط به نفع کل جنبش کارگری نیست بلکه علاوه بر آن به طور ویژه می‌تواند در خدمت هر یک از این نهادها به طور جداگانه هم قرار دارد.

جنبه واحد کارگری در شرایط کنونی جنبش کارگری می‌تواند از طریق هم‌گرایی، همکاری و اتحاد عمل سازمانگران، فعالان و مدافعان تشکل مستقل کارگری شکل بگیرد. این اتحاد بین کارگران آگاه و کسانی که دل در گرو به میدان آمدن جنبش کارگری دارند می‌تواند حلقه مقدم سازمانیابی سراسری کارگران در ایران محسوب شود. این اتحاد بین عاملان مشخص که در جنبش کارگری ایران دارای سیما و گرایش معینی هستند می‌تواند در خدمت هدف فوق قرار گیرد.

ضرورت توجه به اتحادیه جنبش اجتماعی

اتحادیه کارگری نظیر سایر تشکل‌های جنبش کارگری نه به یک نوع خاص منحصر می‌شود و نه صرفاً در قالب این یا آن شکل یا ساختار تشکلیاتی معین می‌گنجد. برخی از

اتحادیه‌های موجود کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند، برخی به احزاب سیاسی معینی وابسته‌اند، و برخی نیز از استقلال معینی نسبت به احزاب سیاسی برخوردارند. کسانی که همه‌ی انواع و شکل‌های اتحادیه‌های کارگری را به یک چوب می‌رانند، در عمل بر ضرورت حیاتی پیکار اقتصادی کارگران و الزام‌های سازمان‌یابی آن چشم فرو می‌بندند. تشریح منطق فعالیت اتحادیه کارگری امری است ضروری و تردیدناپذیر؛ معهداً بدون عطف توجه به بحث‌ها و استراتژی‌هایی که در چند دهه‌ی اخیر پیرامون نوسازی و تجدید آرایش اتحادیه‌های کارگری در بین فعالان و مدافعان جنبش کارگری صورت گرفته است، منطق سازمان‌یابی اتحادیه‌ای خود را از غنای لازم محروم می‌سازد. یکی از این استراتژی‌ها اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی است که این نوشته در مقام دفاع از آن قرار دارد.

بحث اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی، بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه‌ها؛ ب - تغییر لایه-بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...); ج - رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به این مسایل ایده‌ی اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی بر بستر تجربه‌ی عملی جنبش کارگری در برخی از کشورها تکوین یافت.

مهم‌ترین وجوه مشخصه‌ی اتحادیه‌های جنبش اجتماعی عبارت‌اند از: اول، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی ابزار مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌اند و تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. به این اعتبار، آن‌ها در مقابل فرآیند ادغام اتحادیه‌ها در نظام مسلط قرار دارند. دوم، آن چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکاها جدا می‌کند، قیل از هر چیز ساختار و ترکیب نیروی آن‌ها است. اگر سندیکاهاک متعارف، کارگران را در محل تولید و یا کار سازمان می‌دهند، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم-چون سکوی برای سازمان‌یابی آن‌ها در بر می‌گیرند. سوم، ساختار اتحادیه‌های جنبش اجتماعی خصلت جنبشی دارد. روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است و بافت آن بیش از آن که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری استوار است؛ روابط درونی آن از هر نوع مناسبات سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند؛ مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه از مدل‌های سازمان‌دهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد فراتر می‌رود، و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، غیرمتمرکز، افقی و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد؛ ساختار تشکلیاتی این نوع اتحادیه، بیش از آن که سازمانی نهادی شده و عمودی باشد، شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود.

مدل اتحادیه جنبش اجتماعی مناسبانه در جنبش چپ و کارگری ایران مورد توجه لازم قرار نگرفته است و اهمیت آن برای برون رفت از بخشی از مشکلات جنبش کارگری فهمیده نشده است. تردیدی نیست که این مدل عصای موسی نیست که همه مشکلات جنبش ما را حل کند و یا بدتر از آن در برابر طرح‌های سازماندهی دیگر قرار گیرد اما بی‌توجهی به این طرح تنها لختی و انجماد فکری را نشان می‌دهد. (3)

برای تجدید آرایش جنبش کارگری میتوان ملاحظاتی دیگری را به این محورها افزود، معهداً بدون توجه به این محورها هدف تجدید آرایش جنبش کارگری محقق نمیشود و شرایط موجود به نوعی دیگر بازتولید می‌شود.

یادداشتها:

1- نیروهای کار جنبشهای کارگری و گلوبالیزاسیون از 1870، نوشته بورلی سیلور، که به همت عباس منصوران به فارسی برگرانده شده است.

2- یادداشت‌های زندان، جنبش سندیکایی اسپانیا و کمیسون‌های کارگری، کاماچو، مترجم هدایت مهربان، نشر بیدار.

3- برخی با ابرادات بنی اسرائیلی نظیر این که این مدل برای کشورهای اروپایی کاربرد دارد از این امر بی اطلاع اند که زادگاه اصلی این مدل افریقای جنوبی و از تجربه کوساتو برداشته شده است. برای آشنایی با این مدل به کتاب بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن به انتشارات بیدار مراجعه کنید.

دادگاه مردمی ایران تریبونال در لاهه، آغازی بر دادخواهی

مجید دارا بیگی

کار بد کردی، تخم بد کاشتی

پدر کشته را کی بود آشتی — فردوسی

ما با جمهوری اسلامی تنها دعوی پدر کشته گی نداریم، دعوی فرزند کشته گی داریم، دعوی مادر کشته گی داریم، خون خواهی خواهر و برادر داریم، کینه ی رفیق کشته گی و هم رزم کشته گی داریم، کینه ی تجاوز به صدها دختر نوجوان و نابالغ داریم، کینه آزادی کشی داریم، کینه ی شکنجه و کیاب شدن در زیر تازیانه ی اسلامی داریم، کینه ی آواره گی و بی خان و مانی داریم، کینه ی ماندن در برف و سرما را داریم، کینه ی خوراک کوسه شدن داریم و خلاصه این که ما لبریز از نفرت ایم، لبریز از نفرت نه در مقیاس فردی، یا خانواده گی، که در مقیاس ملی و میلیونی! و بدیهی می نماید که از هر روزنه ای برای بازگوئی این ستم تاریخی بهره بر گیریم!

سی و چهار سال است که جمهوری اسلامی، بی محایا از خویش و بیگانه، ساکنان یک سرزمین بزرگی را به صلابه می کشد، بازداشت می کند، شکنجه می کند، به لحاظ روحی و جسمی درب داغان می کند، آن گاه به توبه وامی دارد، در برابر دوربین قرار می دهد تا هر چه را که به او دیکته کرده اند باز گوید. در برابر شیخی فرارش می دهند که الفیاق حقوق را نمی داند و اسم اش را گذاشته اند دادگاه، و با حکم همین شیخ عهد دقیانوسی، به پای دار می فرستد و یا سال ها دربند و زنجیر، بیکرش را هم چون روان اش ذره ذره می ساینند. اما همین دست گاه ستم کاره و ستم باره، به کمک رسانه های آوازه گری در خارج از مرزها آن چنان آوازه گری می نماید که انگار آن بهشت دروغینی که آدم و هوای کذائی را از آن رانده اند دو باره در ایران بر پا ساخته است. از این روی کم ترین اهمیت افشاگری ما در گسترده ای بزرگ تر، این است که دیگر ملت های منطقه فریب اسلام و اسلام گرانی را که چون بختک بر آن ها نازل شده، نخورند.

دیوان بررسی جنایات جمهوری اسلامی در دهه ی شصت، دو مرحله ی مشخص داشت. در مرحله ی نخست، شش حقوق دادن بین ال مللی در نقش کمیسیون حقیقت یاب، اظهارات و دادخواهی هفتاد و پنج نفر از زندانیان سیاسی و بسته گان قربانیان دهه ی شصت را که به عنوان اسناد کمیسیون حقیقت یاب انتشار یافت شنیدند و در مرحله ی دوم بر اساس اسناد کمیسیون حقیقت یاب، هیات دادستانی دیوان هجده شاهد را با ترکیبی از زندانیان سیاسی و بسته گان جان باخته گان و قربانیان، دهه ی شصت، در برابر دیوان قرار داد. دیوان بررسی جنایات جمهوری اسلامی ترکیبی دارد از شش قاضی و حقوق دادن برجسته بین ال مللی که داوطلبانه و بدون دریافت مزد قبول مسولیت نموده اند.

این دیوان کار خود را در سه روز متوالی از بیست و پنجم تا بیست و هفتم اکتبر به پایان رسانید. در پایان سه روز کار فشرده، دادستانی از موارد نقض حقوق بشر، بازداشت های گسترده و غیر قانونی، شکنجه های سیستماتیک جسمی و روانی، اعدام بی رویه، تجاوز جنسی در مقیاس انبوه، محاکمات ضربتی و ناعادلانه و برقراری دادگاه تفتیش عقاید، یک جمع بندی ارائه داد که در بیانیه ی کوتاهی مورد تأیید دیوان قرار گرفت و دیوان مقرر نمود، طی یک ماه، بیانیه نهائی خود، دایر بر نقض حقوق بشر، و نسل کشی جمهوری اسلامی را صادر نماید.

جدای از این که پس از صدور رای نهائی دیوان، چه گونه و در کجا، بتوان سران جمهوری اسلامی، و مهره های کلیدی را که در سازمان دادن این جنایت تاریخی نقش داشته اند، به پای میز محاکمه کشید، و جدای از این که مجامع جهانی مدعی دفاع از حقوق بشر، پس از صدور این رای چه اقدامی به کار بندند؛ برگزاری این دادگاه، خود به خود دست آورد بزرگی است. و باید بر کسانی که با تلاش بسیار در تدارک این اقدام، پشت کار نشان داده اند درود فرستاد. زیرا برای نخستین بار فریاد دادخواهی و ستمی که در حق ما روا داشته اند در مقیاسی گسترده در داخل و خارج از کشور بازتاب

داشت و این پژواک ضد فراموشی را باید دست آوردی بس بزرگ دانست که تا رسیدن به دادخواهی واقعی هم چنان آماجی ارزش مند است.

به وارونه ی ادعای کسانی که تلاش می ورزیدند که این حرکت را به شمار اندکی از سازمان ها و جریان های سیاسی نسبت دهند، نیروی اصلی و پشتیبان این کارزار، در درجه ی نخست، خانواده ها و بسته گان جان باخته گان دهه ی شصت هستند، با ترکیبی موزون، از وابسته گان دور و نزدیک سازمان ها و جریان های سیاسی، و اقلیت های ملی و مذهبی تحت ستم! دادخواهانی که داوطلبانه در این کارزار شرکت دارند، اما نشان داده اند که در یک کارزار بزرگ، بدون تنگ نظری، و بدون توجه به اختلاف های دیرینه، می توانند در کنار هم دیگر با یک زبان مشترک، دادخواهی نمایند، که این رفت ستم بر ما و چه ستمی که بیان اش از جانب هر کس اشک بر چشم ها جاری می سازد!

با شکوه تر از هم آهنگی و هم بسته گی زندانیان سیاسی از جریان های گوناگون، از حضور پرشکوه، دادخواهان جوان، بازمانده گان و بسته گان جان باخته گان و قربانیان دهه ی شصت در این کارزار باید یاد نمود، نسلی رزمنده، پرشور، و دانش آموخته که از فن آوری مدرن برخوردار است و عزم جزم دارد دادخواهی را با تمام توان و با بهره مندی از همه ی امکانات موجود پی گیری کند

در این میان اشاره ای به برخورد چند جریان سیاسی، در مورد برگزاری این دادگاه و مشارکت در این کارزار شایان توجه است.

خانم شیرین عبادی، برنده ی جایزه صلح، نه به لندن قدم رنجه فرمودند و نه به لاهه. تا مبدا موجب رنجش اصلاح طلبان حکومتی را فراهم آورند. راستی یک حقوق دان و مدافع حقوق بشر، می تواند ادعای عدالت خواهی داشته باشد و دادخواهی صدها، تن را نادیده بینگارد، و نباید که از زبان خانم ملکه فواد سلطانی بشنود که چه گونه چهارده تن از خانواده ی آنان جان باختند و یا آن کسی که بیش از هفت ماه را در حصار چوبی تابوت گونه ای گذرانده است. جز این است که ایشان هنوز هم مثل ده سال پیش باور دارند که ما در کشورمان، قاضی خوب داریم، دادگاه خوب داریم و قانون خوب، و جمهوری اسلامی می تواند مرجع دادخواهی باشد و دیگر چه نیازی هست به برگزاری یک دادگاه نمادین برون مرزی در یک کشور اروپائی!

هیچ یک از اصلاح طلبان ساکن اروپا و آمریکا هم که در دهه ی شصت به عنوان جریان خط امامی، در بازداشت، شکنجه و اعدام زندانیان چپ و مجاهد مشارکت داشته اند و یا در سمت نماینده مجلس به عنوان مشاور حاکم شرع عمل می کردند و یا با نقاب به سلول ها و بندها سر می کشیدند تا به شناسائی پیردازند، شهامت آن را نداشتند تا مثل آن توابی که با چشم گریان رفتن خود، به جوخه و شرکت در اعدام دختران نوجوان را باز می گفت، شرکت خود و یا دست کم بخشی از اطلاعات خود را از این طریق انتشار دهند.

رفقای پیشین ما در سازمان کارگران انقلابی ایران، راه کارگر، که سه سال پیش با بهانه جوئی از ما جدا شدند، این بار آن چنان سفت و سخت در برابر این کارزار به موضع گیری پرداخته اند که آدم را ناخودآگاه به یاد ماجرای سی سال پیش کانون نویسندگان و شاعران می اندازد برای برگزاری شب های شعر و قصه!

کانون نویسندگان ایران، که از بدو تاسیس، در رژیم شاه، مجال فعالیت صنفی و سیاسی نداشت، با برگزاری شب های گوته در پانز سال پنجاه و شش، به عنوان یک نهاد مدنی در عرصه ی سیاست ملی قد برافراشت؛ پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی و برگزاری انتخابات دبیران کانون بر آن بود، تا یک بار دیگر با برگزاری شب نویسندگان و شاعران در برابر سانسور رژیم نوپای جمهوری اسلامی، فریاد برآورد و فراکسیون توده های ها در درون کانون، با الهام از رهبری حزب توده، به بهانه ی این که برگزاری شب شاعران و نویسندگان با انتقاد از جمهوری اسلامی هم راه خواهد بود و این اقدام، موضع ضد امپریالیستی، جمهوری اسلامی را تضعیف خواهد کرد، در نقش ستون پنجم جمهوری اسلامی، هم کانون را از درون متلاشی ساختند و هم به مستان سرود یاد دادند، که مراقب کار و کردار کانون باشند. برگزاری شب شاعران و نویسندگان پیش کش، به کانون و کانونیان، اجازه فعالیت صنفی هم ندهند. نه در آن دوره، و نه در هیچ دوره ی دیگری!

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو - تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511 - 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تئوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در
بیاتیه ها، مصوبات و اسناد با امضای
نهادهای سازمان طرح میشوند.
مقالات با امضای فردی و یا مطالب
مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع
سازمان ما نیستند .

البته در مثل مناقشه نیست، استدلال رفقای پیشین ما هم، همین است. تریبونال در خدمت جنگ است، تریبونال در خدمت آمریکا است، این دادگاه، هم تراز دادگاه راسل نیست! ساتر و سیمون دیووار در آن شرکت ندارند. نمی دانم این قدیم رفقای ما، چرا در همه چیز، در اندیشه ی نسخه برداری از گذشته اند راسل و ساتر و سیمون، سال های سال است چهره در نقاب خاک دارند، هم ترازان آنان را در کجا جست و جو کنیم! شما چه کسانی را می شناسید که امروزه روز، هم شان و تالی آنان گذشته گان باشند و درد شکنجه و فریاد دادخواهی ما را بشنوند و آستین ها را بالا بزنند؟ نمی توان ادعای سوسالیستی نمود و به بهانه ی مبارزه با امپریالیسم، بورژوازی خودی را به حال خود رها ساخت. آنان که از نتایج محکومیت جمهوری اسلامی، در یک دادگاه نمادین و فاقد قدرت اجرایی، تاب و قرار از دست می دهند هر چند که ادعای سوسالیستی، یا کمونیستی داشته باشند در نهایت ناسیونالیست های چپ هستند.

از موضع رفقای پیشین راه کارگری، شکوفاتر، موضع رفقای چریک است، که هواداران آن ها در نروز، طی بیانیه ای خروج خود را از کارزار تریبونال انتشار دادند و ادعاها نموده اند که این تریبونال در خدمت امپریالیسم قرار دارد. شگفتی در این است که این رفقا کارزار را ترک نمودند، شگفتی در این است که چرا به این کارزار پیوستند، جریانی که پی رو مشی زوال ناپذیر مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک است، چرا به کارزاری می پیوند که غیر مسلحانه، لیبرالی و حقوقی عمل می کند. و بر سر درش نوشته مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک! اما اشتباه دوم رفقای چریک از اشتباه اولی هم آشفته تر است. ایشان سی و چهار سال است که جمهوری اسلامی را هم چنان سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا می دانند، دوستان عزیز اگر جمهوری اسلامی سگ زنجیری آمریکا است، دیگر آمریکا چه نیازی دارد تریبونال را علیه سگ زنجیری خود به کار گیرد؟ سگ صاحب اش را گاز می گیرد اما صاحب اش با او دعوا ندارد و اگر هم دعوا داشته باشد نیازی به بهانه و پاری گرفتن از دیگران ندارد.

برای ما به عنوان اندامان و وابسته گان یک سازمان نوپا و کم تر شناخته شده ی پس از انقلاب، که در دهه ی شصت، بهترین یاران و هم زمان خود را از دست داده ایم و در خارج از کشور هم، بیش از توان خود به مساله ی زندان و زندانیان پرداخته ایم، با بیش از ده جلد کتاب و ده ها مقاله، و هم این که نخستین جریانی بودیم که در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت اعصاب غذا سازمان دادیم و در رسانه های اروپائی اعلام خطر نمودیم و در یک دوره، خود در مشارکت با دیگر جریان ها در پی برپائی این چنین تریبونالی و با این چنین کیفیتی بودیم، نمی توانستیم نسبت به این جریان بی تفاوت باشیم. اما اگر چنین پیشینه ای در میان نمی بود، باز هم آن جا، که دادخواهی خانواده ها و بسته گان جان باخته گان و قربانیان و زندانیان سیاسی دهه ی شصت مطرح می شود و در یک اقدام هم آهنگ مشارکت دارند، می بایستی با تمام تاب و توان خود هم راهی کنیم. انتقادات نسبت به این تریبونال به هر درجه و هر میزان و از هر زاویه که باشد، نمی تواند نافی اصل حرکت و اقدام جمعی باشد، نه می توان به شیوه ی رفقای جداشده در برابر آن ایستاد و نه می توان مثل رفیق روزبه با اتخاذ مواضع دوپهلوی، یکی به نعل و یکی به میخ، وسط دو صندلی ایستاد. و هر دو جریان موافق و مخالف را با یک تیر زد و جهت اطلاع رفیق روزبه که عاشق سازماندهی افقی است سازماندهی این کارزار به تمام معنا افقی است.

اگر بهره مندی از امکانات امپریالیستی اخ است باید همه جانبه باشد. بیست فرستنده ی تلویزیونی جمهوری اسلامی زا یک شرکت فرانسوی تامین نمی نمود. که یک شبه قطع نمود و چه بسا فردا دوباره دایر سازد. تمام شبکه های تلویزیونی، رادیویی، اینترنتی و فیس بوک ایرانیان خارج از کشور، در کنترل شرکت های بزرگی است که به ازاده ی امپریالیست ها هر ساعت می توانند ما را از آن ها محروم کنند. و بسیار چیزهای دیگری را هم می توان گفت!

اگر چه راه درازی را پیموده ایم، اما با اندوه بسیار، هنوز هم در آغاز راه هستیم و سران جمهوری اسلامی در پرتو پشتیبانی شرکاک خارجی خود و مماشات قدرت های امپریالیستی، هم چنان به سیاست جنایت کارانه ی خود ادامه می دهند و دادخواهی واقعی و به پای میز دادخواهی کشیدن سران جمهوری اسلامی، و آمران و ماموران جنایات تاریخی دهه ی شصت و هم سی و چهار ساله ی این رژیم هم چنان در گرو سرنگونی است و با سرنگونی گره خورده است.

چهارم نوامبر 2012

اقتصاد کینزی:

راه حل عملی اصلاح بحران سرمایه داری؟!:

ترجمه: نسرين ابراهيمي

منبع: نشریه قدرت کارگران (ورکرز پاور) - سپتامبر 2012

با توجه به اینکه برنامه ریاضت اقتصادی هنوز در حال عملی شدن است، قابل درک است که پیام کینزها در رابطه با سرمایه گذاری در مشاغل، زیر ساخت و امور عمومی، به آنهایی که در تعقیب "رشد" غیر موجود کمربندهایشان را سفت کرده اند، درخواست تجدید نظر را داده است.

کینزیانسیسم همچون جایگزینی برای تئوری مدیریت بحران اخیر، بر تئوری کاهش- مصرف گرانی، که توضیحی عمومی و رایج در رابطه با چگونگی رخداد بحران اقتصادی است، استناد میکند.

کینزیانسیسم بحران را نتیجه کاهش تقاضا برای کالاها و خدمات می بیند، که شروع آهسته شدن کسب و کار (بیزنس) ، و آغاز رکود است. همانطور که رکود پیشروی میکند، مردم شروع به از دست دادن مشاغل، کاهش در هزینه ها و آغاز به صرفه جویی میکنند، که باعث سقوط بیشتر تقاضا شده، و دور جدیدی از بازخورد منفی را تغذیه میکند و اقتصاد را به رکود بیشتر میکشاند. درحالیکه که کند شدن توسعه میباید، بانکها فرض دادن را متوقف میکنند، بجایش ذخیره و احتکار پولهایشان را انتخاب کرده، که نه تنها رکود را عمیق تر میکند، بلکه همچنین بحران بانکی را نیز شعله ور میسازد.

بر این اساس، کینزیانسیسم استدلال میکند که برای خاتمه دادن به بحران، آن چیزی که مورد نیاز است، شکست سیکل منفی بازخورد است. این مساله با دخالت دولت در اقتصاد برای تقویت تقاضا از طریق بالا بردن دستمزدها، راه اندازی پروژه های بزرگ زیرساختی، معرفی رفاه و سایر اقدامات محرکه مستقیم، دست یافتنی است.

برای کینز، منتشا بحران در حوزه مصرف قرار دارد تا تولید. از این جا این فرضیه می آید که باز گرداندن تقاضا، باید بسادگی برای خروج از بحران به میزان کافی باشد. به همین دلیل است که نیودیل (قرارداد جدید) در سالهای 1930 بعنوان بزرگترین داستان موفقیت کینزین-ها شناخته شد.

هر چند بررسی نزدیکتر، آشکار کرده است که سیاست-های کینزی بمراتب بسیار محدودتر از آنچه است که ادعا می شود. در حالیکه این واقعیت دارد که نیودیل (قرارداد جدید) بطور چشمگیری تقاضا را برای مصالح ساختمانی افزایش داد و منجر به رشد اقتصادی شد، اما به محض آنکه محرکات مستقیم اقتصاد متوقف شد، کشور به رکود بازگشت. از سال 1939 این محرک و انگیزه، اقتصاد جنگی بود که بازگشت رشد تولید ناخالص داخلی یا (PDG) را بخود دید. در کوتاه مدت، کینزیانسیسم در خاتمه دادن به بحران شکست خورد - فقط از طریق مداخله دولتی بطور موقت آنرا فرو نشانید.

علاوه بر این، تجربه و تحلیل رشد بحران اخیر براحتمی با طرح کینزی متناسب نیست. کینزیانسیسم رشد بحران را از طریق مراحل می بیند، که از کاهش تقاضا بسوی یک بحران کامل کشیده میشود، درحالیکه کند شدن اقتصاد، احتکار را دامن میزند.

و این در حالی است که، بحران 2008 بدنبال تقاضای بالا و مصرف تقویت شده بوسیله اعتبار بود. و این بحران بانکی بود که رکود را برانگیخت - کاهش تقاضا بعداً رخ داد. کینزیانسیسم برای توجیه شکوفائی پس از جنگ، که با وجود ریاضت اقتصادی و تقاضای مصرف پائین، توسعه انبوه اقتصادها را بخود دید، دست و پا میزند.

بالاخره، چگونه طرفداران کینز از بازار اوراق قرضه تخطی میکنند؟ و به اقتصادهایی که به اندازه کافی و سریع کاهش نمی دهند حمله میکنند؟ با انتخاب سوسیال دموکراتی مانند فرانسوا اولاند؟

حتی برنامه محدود روزولت با فشار موج وسیع اعتصابات و اتحادیه های کارگران آمریکائی در 1930 بجلو پیش رفت - و سرمایه های آمریکائی نمیتوانستند به جای دیگری مهاجرت کنند.

بسیج عظیم طبقاتی، برای به جلو راندن رفهرهای محدود حتی با فشار، اگر بدون چشم اندازی انقلابی برای حل بحران از طریق اقدامات سوسیالیستی برای سلب مالکیت/مصادره سرمایه، نباشد، این معنی را در بر دارد که سرمایه گذاران، ضربه می-زنند و از کشوری مثل یونان مهاجرت کرده، و بحران را بدتر میکنند.

نرخ سود

در مقابل تئوری کینزی بحران، تئوری گرایش نزولی نرخ سود مارکس قرار دارد. بر اساس تئوری مارکس، منتشا بحران سرمایه داری میتواند در خود حوزه تولیدی باشد و ناشی از

با پدیدار شدن دومین بحران اقتصادی در افقهای اروپا، چرخشی در روی آوردی عمومی به سوی تئوریهای اقتصادی جان مینارد کینز، مشهور به ترویج رشد بعنوان راه حل برای رکود بزرگ 1930 ، انجام گرفته است. گروههای گوناگونی همچون تی. یو. سی (کنگره اتحادیه ها)، منشور مردمی، حزب کمونیست بریتانیا، و گروه کانترفایر استدلال کرده اند که اقتصاد کینزی آلترناتیوی در مقابل خواست ریاضت اقتصادی بازارهای جهان، ارائه میدهد.

از زمانی که جهان از بدترین بحران بانکی در هفتاد سال اخیر "خلاصی یافت"، بیش از سه سال میگذرد. هنگامیکه اقتصاد جهانی شده در پرتگاه فروپاشی فاجعه بار قرار گرفت؛ تنها بسیج مبالغ سرسام آور پول توسط دولتها، مانع فروپاشی کامل شد.

دولت، اجتماعی کردن بیسابقه زبانها از طریق خرید بدهی های سمی خصوصی، بیل اوت (نجات) و ملی کردن بانکهای ورشکسته و ابداع برنامه شریانه ریاضت اقتصادی، را آغاز کرد. اما وعده بازگشت رشد نه تنها تحقق نیافته، بلکه مشکلات اساسی ای که باعث بحران 2008 شد، اکنون ما را به لبه پرتگاه بحران دوم، حتی عمیق تر آورده است.

شاخصهای اقتصادی در سراسر جهان اشاره به رشد طوفان دارد که در یونان و منطقه اروپا متمرکز شده است. فرار سرمایه در مقیاس بزرگ به پناهگاههای امن، چون اوراق قرضه ایالات متحده و آلمان و فلزات گرانبها مثل طلا و پلاتینیوم آغاز شده است. سرمایه به طور چشمگیری از مناطق با ریسک بالا همچون اقتصادهای پیرامونی یونان، ایتالیا، اسپانیا تغییر جهت میدهد، که همه آنها با افزایش بازده اوراق قرضه روبه-رو بوده اند، در حالیکه سرمایه گذاران اعتماد به نفس در توانائی خود برای پرداخت بدهی های خود را از دست میدهند، این مساله، خطر یک دور بازخورد منفی فزاینده بدهی ها و افزایش نرخ سود را در بر دارد، که به ورشکستگی این کشورها و تجربه منطقه اروپا می-انجامد. یا نتیجه اش تهدید سقوط اقتصاد جهانی در بحران است.

بانکها در سراسر جهان در جهت آماده شدن برای بروز بحران که بسیاری بطور فزاینده ای آنرا غیر قابل اجتناب می بیند، ذخایر خود را تقویت میکنند. نکته ای که مساله را بدتر میکند این است که موجی از ارقام خرید بد شاخص مدیران (IMP) نشان میدهد که رشد جهانی تولید شروع به آهسته شدن کرده است. این از کشورهای رکود زده غرب به سوی موتور تولیدات جهان، مثل چین، برزیل و هندوستان گسترش یافته است. این مساله بوسیله آمار و ارقام اخیر مشاغل در آمریکا، که افزایش بیکاری در بخش تولید و سقوط قیمت کالا را نشان میدهد، بیشتر تأیید شده است و این درحالی است که تقاضا برای اقتصادهای در حال ظهور بزمرده میشود.

با توجه به اینکه جهان بسوی رکود باز میگردد و خطر بحران بانکی دیگری افزایش می یابد، اقتصاد دانان و تحلیل گران در تلاش هستند که توضیحی برای این که چرا دستیابی به رشد، به سرابی در بیابان ریاضت اقتصادی تبدیل شده است، دست یابند.

آنها تیکه از نئولیبرالیسم میلتنون فریدمن طرفداری میکنند، از زمان شروع بحران، در نتیجه ادامه مداخله دولت، تداوم تیره کی اوضاع را می بینند. آنها استدلال میکنند که بازار برای تصحیح خود، بدون کجرویهای بوجود آمده بوسیله طرح نجات (بیل اوت) دولتی و دوره ای از کاهش کمی، احتیاج به آزاد بودن دارد.

برای آنها پاسخ در مقررات زدائی بیشتر بازار، ریاضت اقتصادی بیشتر و این اصل است که هر کس "بیش از حد بزرگ باشد شکست نمیخورد". از طرف دیگر طرفداران کینزیانسیسم هستند، که ادعا میکنند که آنچه مورد نیاز است، تنظیم و تعدیل بیشتر و دخالت بیشتر دولت در اقتصاد است.

سخن ما

نگاهی به انتخابات آمریکا

سرانجام پرهزینه ترین انتخابات تاریخ آمریکا با پیروزی باراک اوباما به پایان رسید. اوباما ۳۳۲ امتیاز انتخاباتی و میت رامنی ۲۰۶ امتیاز کسب کرد. کارزار انتخاباتی اوباما حدود ۴۰۰ میلیون دلار و کمیته های انتخاباتی (1) او حدود پانصد میلیون دلار برای تبلیغات انتخاباتی اش جمع آوری کردند. برای میت رامنی هم علاوه بر کمک کارزارهای تبلیغاتی، شرکت های وال استریٹ و میلیاردهایی چون شلدن ایڈلسون در مجموع یک میلیارد دلار در اختیار کارزار تبلیغاتی او گذاشتند.

بر خلاف نظر خواهی هایی که میت رامنی را در روزهای آخر با باراک اوباما برابر و حتی کمی هم جلو تر اعلان کردند، نوع برخورد میت رامنی از یک سو و برنامه ی حساب شده تر تبلیغاتی باراک اوباما نشان داد که حتی ایالت هایی که سنتاً به میت رامنی رای میدادند (ایالات ویرجینیا، آلاباما، اوهایو، ویسکانسین، ماساچوست، نیوهمپشایر، کلورادو و نوادا) نیز باراک اوباما را انتخاب کردند. پیش از بررسی تفاوت برنامه های این دو رقیب انتخاباتی، جا دارد نگاهی به شیوه برخورد و لایه های اجتماعی ی مورد خطاب دو رقیب نظری بیافکنیم:

در حالیکه میت رامنی در تبلیغات انتخاباتی خود عمدتاً سفید پوستان را هدف قرار داده بود، برنامه ی تبلیغاتی باراک اوباما جوانان، بخصوص دانشجویان، زنان، اقلیت های قومی، اقلیت های جنسیتی و خارجیان را شامل می شد. توجه ویژه ی اوباما به همه اقشار جامعه فارغ از رنگ پوست و جایگاه اجتماعی ی آنها در این انتخابات نقش تعیین کننده داشت. برای نمونه میشل اوباما آمریکائیان آفریقایی تبار و زنان، جو بایدن، بروس اسپرینگ، ستاره موسیقی راک، و بیل کلینتن هدفمندانه کارگران سفید پوست، اعضا اتحادیه ها، سالخوردگان و بازنشستگان و جولیان کاسترو، شهردار سن آنتونیو، و اولونگوریو، ستاره هالیوود، لاتین تبارها را تشویق می کردند به اوباما رای دهند. طبق آمار ی که در اغلب روزنامه های معتبر بین المللی منتشر شد ۵۵ درصد زنان، ۶۲ درصد جوانان، ۷۲ درصد لاتین تبارها به اوباما رای دادند. میت رامنی در بین این گروه های اجتماعی نتوانست رای دهنده جلب کند. اما در بین سفید پوستان بیست درصد از اوباما بیشتر رای آورد. پیش از بررسی علل موفقیت و شکست هر یک از دو کاندیدا به تفاوت های برنامه های آنها می پردازیم تا بتوان راستای جریان فکری آنها را بهتر دآوری کرد.

اصلاحات در زمینه رفاه اجتماعی: بیمه درمان. بیمه درمان جانمایی برنامه داخلی اوباما بوده است که در دوره دوم ریاست جمهوری خود می خواهد کاملاً به اجرا گذارد و هدفش بیمه ی درمان برای همه شهروندان آمریکایی است. اوباما امکانات درمانی برای همه لایه های دارای درآمد محدود را در سطح وسیعی بسط داده است. در مورد بیمه درمان سالخوردگان، بدلیل افزایش سن پیری، تصمیم اوباما بر این است که به این بیمه و همینطور به بیمارستان ها و بیمه کنندگان از بودجه ی دولت سهم کمتری اختصاص دهد.

میت رامنی بر عکس، خواهان لغو کامل بیمه درمانی اوباما است. این امر در صورتی ممکن است که جمهوریخواهان بر کل کنگره سلطه داشته باشند. شیوه ی دیگری که میت رامنی در نظر دارد پس گرفتن تک تک تصمیمات اوباما یا گذاشتن این وظیفه به عهده ایالات فدرال است. هم میت رامنی و هم معاون او، پال رایان، طرفدار سرسخت حذف بودجه بیمه و امنیت اجتماعی و حتی مخالف امتیازاتی چون کوبن های آذوقه اند. رامنی اوباما را متهم کرده است که در سیاست اجتماعی ی خود به « ذهنیت طلبکارانه » دامن می زند.

رشد اقتصادی و شغل آفرینی : اوباما قول رشد اقتصادی ۳ و دو دهم درصد در سال ۲۰۱۱ نتوانست بودجه ی تشویقی ۲۴۷ میلیاردی خود را به تصویب کنگره برساند. برای کاهش بیکاری زیر ۸ درصد قول یک میلیون کار در صنایع را داد و مشخص کرد که سرمایه گذاری ها در زیر ساختها، آموزش و اقدام های مالیاتی خواهد بود. در واقع سیاست نجات تولیدات با اهمیتی چون جنرال موتورز را در پیش گرفته است.

میت رامنی قول رشد اقتصادی سه و نیم درصد داد و بودجه ی تشویقی را رد کرد. او طرفدار مشوق های مالیاتی است و در نظر داشت در روز نخست ریاست جمهوری خود از مقامات کشوری بخواهد مقررات « مزاحم » که از دوره ی اوباما بوجود آمده را از بین ببرند. رامنی قول ۱۲ میلیون شغل جدید داد که از جمله ششصد هزار شغل در بخش صنایع گاز بود.

طبیعت ایجاد ارزش است. براساس کار اقتصاددانان کلاسیک لیبرال، دویید ریکاردو و آدام اسمت که دریافته اند که ارزش اضافی از طریق کار انسانی ایجاد میشود، مارکس کشف کرد که نرخ سود بر گرفته از نسبت ارزش افزوده به کار (سرمایه متغیر) ، و مواد خام، ماشین آلات و غیره (سرمایه ثابت) است.

این یافته به او اجازه داد که نشان دهد که فقط کارگر میتواند به ارزش بیافزاید؛ از اینرو افزایش ارزش سرمایه ثابت، نسبت به ارزش کار ، نرخ سود را کاهش میدهد. همین طور سرمایه دارانی که نوآوری نمیکنند (گسترش سرمایه ثابت خود) گرایش به ورشکستگی دارند، در سیکل پیشرفت کسب و کار (بیزنس) ؛ کنششی ضروری بسوی ترکیب بزرگتری از سرمایه (نسبت بالاتر سرمایه ثابت به کار) وجود دارد.

نتیجه اجتناب ناپذیر این است که نرخ سود در طی زمان، گرایش به کاهش دارد. و بالاخره، میزان سقوط به حدی میرسد که سرمایه گذاری مجدد در رشد تولید دیگر سود آور نیست، و مجرای خروج تازه و سود آورتر، از طریق سرمایه گذاری در دیگر عرصه ها، از جمله ابزارهای مالی جستجو میشود.

این راه فرار برای سرمایه گذارهای جدید یک " سرمایه ساختگی" بادکنکی می آفریند؛ پولی که پشتوانه مادی ندارد؛ همانطور که حساب سفته بازی متورم میشود، بازار توسعه می یابد تا اینکه سرمایه گذاران درمی یابند که سرمایه بیش از حد ارزش گذاری و بیش از حد انباشته شده است.

این باعث یک بحران اعتماد به نفس میشود، و در نتیجه بحران بانکی، بازار را فلج میکند. همینطور کاهش/تنزل اصلاحی ارزش پول شروع به تخریب سرمایه بیش از حد انباشته شده میکند که ریشه این بحران است ، و اقتصاد وارد یک دوره نزول میشود.

وقتی که بحران اخیر از زاویه تنوری مارکس نگریسته شود، قابل درک میشود. نزول نرخ سود، به حساب سفته بازی جهانی انجامید که بازار وامهای بی پشتوانه را هم شامل می شد.

هنگامی که روشن شد که دارندگان وامهای بی پشتوانه خانه نمیتوانند فرضیهشان را بپردازند، مشکل محلی به بحران جهانی تبدیل شد؛ درحالیکه بانکها خود را در مقابل بدهی های "سمی" (غیر قابل پرداخت) که از طریق سیستمی از مشتقات که بدهی های "سمی" را از طریق بسته بندی کردن آن با دیگر خدمات مالی ، تغییر شکل داده و به فروش میرساند، بی حفاظ یافتند.

وختنت و ترس ناگهانی بدنبال درک اینکه سرمایه گذاری عظیمی بی ارزش شده است، تأثیری به سان حمله قلبی در مرکز بازار مالی برجای گذاشت. همانطور که بانکها بدهکاران را فرا می خواندند، خطوط اعتباری مسدود شد، اما به جای آن عرصه و تقاضا را در دست گرفتند.

اولین طرح بیل اوت(نجات) و دوره هائی از کاهش کمی، در برابر این رویدادهای پشت صحنه بود که اتفاق افتاد. معهدا علت اصلی بحرانها، تجمع بیش از حد سرمایه باقی می ماند و در نتیجه نرخ پائین سود، مانع نوآوری سود آور و توسعه میشود. دخالت وسیع دولتی فقط در به تاخیر انداختن تنزل اجتناب ناپذیر بهبود ارزش پول خدمت کرده است.

انتخاب امروزه پذیرفته شده سرمایه داری؛ بین سیاست ریاضت نئولیبرالی و با بطور فزاینده ای تاکتیک های به تاخیر انداختن کینزی قرار دارد.

هیچ یک از آنها راه حلی معتبر برای میلیونها انسان ارائه نمیدهد که همچنان در حال رنج بردن از آنجیزی هستند که سریعاً به بدترین بحران اقتصادی در تاریخ تبدیل شده است. راه حل موجود برای مارکسیستها، بر پایه ی-ی تجارب شکست های بیشمار قرار ندارد که در جستجوی توجیه منطق بازار بر اساس انگیزه سود منافع شخصی تمیز شده می باشد.

بلکه بر پایه تخریب این سیستم و جایگزینی اش با مدل اقتصادی بسیار پیشرفته تر؛ مدلی که بوسیله خود مردم هدایت شده، و بر اساس نیازهای آنان تصمیم گیری میشود. این سیستم، یعنی سوسیالیسم، تنها مدلی است که میتواند از تکرار مجدد فاجعه انسانی که هر بحران سرمایه داری با خود به صفحه تاریخ می آورد، جلوگیری کند.

بودجه و مالیات : اوپاما تسهیلات مالیاتی دوره بوش را تمدید می‌کند و مالیات ورده ی دارای بالاترین ثروت در جامعه را به ترتیب از ۳۳ به ۲۶ و از ۲۵ به ۲۹ افزایش خواهد داد. نرخ مالیات میلیونرها بر اساس « قانون بفت » (۲) را ۳۰ درصد تعیین می کند و مالیات کنونی ی شرکت ها بجای ۲۵ در صد را به ۲۸ در صد کاهش خواهد داد. در عین حال، اوپاما قول داد که جلوی سوء استفاده های مالی را بگیرد.

میت رامنی با وضع مالیات جدید مخالف است، می‌خواهد مالیات های کنونی را نیز تقلیل دهد و شرکت ها فقط ۲۵ در صد مالیات بپردازند. او قول داد مالیات قشر ثروتمند جامعه را به ۲۸ در صد کاهش دهد، بر درآمد سرمایه ها فقط ۱۵ در صد مالیات وضع و مالیات طبقه ی متوسط را لغو کند. در عوض، همه ی منابع دولتی را کاهش دهد، بودجه ای متوازن بوجود آورد و در قانون اساسی به تصویب برساند.

ارتش: بدلیل خستگی مردم از جنگ، اوپاما با لشکر کشی با تردید عمل می‌کند و با احتیاط پیش می رود. تردید او در آغاز حمله ی ناتو به لیبی مشخص بود. اوپاما علی‌رغم بیرون کشیدن نیروهای خود از عراق و تعیین سال ۲۰۱۴ برای خروج نیروی های آمریکا از افغانستان، جنگ هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان و یمن را آغاز و گسترش داده است، جنگی که تا کنون به کشته شدن دهها نفر از شهر وندان عادی منجر شده است. در عین حال، اوپاما می‌خواهد در ده سال آینده در بودجه ی ارتش ۴۸۷ میلیارد دلار صرفه جویی کند.

میت رامنی نه تنها قصد ندارد بودجه ی ارتش را تخفیف دهد، بلکه می‌خواهد بودجه دفاعی را از سه و چهار دهم درصد به ۴ در صد در آمد ناخالص سرانه کشور افزایش دهد، رقمی که بیش از دوران جنگ سرد و حتی از رقم بودجه ی یازده سپتامبر ۲۰۰۹ هم بیشتر است. این رقم قرار است در نیروی دریایی هزینه شود. رامنی می‌خواهد نیروی دریایی را تا صد هزار نفر افزایش دهد. بهمین دلیل است که برای تقلیل بودجه ی کشور در صد است حقوق سربازانی که از جنگ برگشته اند را کم کند.

سیاست خارجی: در سیاست خارجی اوپاما و رامنی تفاوت فاحشی دیده نمی شود. هر دو اعلان کرده اند که نمی‌گذارند ایران به سلاح هسته ای دست پیدا کند. اوپاما در مورد ایران سیاست تحریم بیشتر را دنبال می‌کند. او سیاست خاورمیانه ای خود در رابطه با اسرائیل را ناموفق و حمله به سوریه را در صورتی مجاز میدانند که بشار اسد از سلاح شیمیایی استفاده کند.

میت رامنی بارها در خاور میانه علیه فلسطینی ها موضع گرفته و گفته است که در صورتی که اسرائیل به ایران حمله کند، از اسرائیل دفاع خواهد کرد. در مورد سوریه موافق مسلح کردن شورشیان است. او روسیه را « دشمن شماره یک آمریکا » نامیده و سیاست او با ما در مورد روسیه را به نقد کشیده و آنرا زیاده از حد تسلیم طلبانه خوانده است. سیاست او در مورد چین خشن است و قصد داشت در صورت انتخاب شدن در آغاز صدارت خود پکن را به « تقلب در ارز رایج » متهم کند.

انرژی : اوپاما از سوبی می‌خواهد قیمت نفت و گاز را پایین نگهدارد، اما در عین بی توجهی به ضایعات زیست محیطی، اجازه لوله کشی برای استفاده از منابع آلاسکا را داده است، امری که با مخالفت بسیار روبروست. از دیگر سو می‌خواهد تسهیلات مالیاتی کنسرن ها را لغو کند که با وتوی کنگره مواجه شده است. او با گسترش انرژی‌های قابل تجدید موافق است و قانونی را نیز برای کاهش گازهای گلخانه ای ارائه داد که کنگره با آن مخالفت کرد.

میت رامنی مخالف انرژی‌های قابل تجدید است و می‌خواهد تا سال ۲۰۲۰ آمریکا را از گاز و نفت خود کفا کند. هم او هم اوپاما موافق انرژی هسته ای اند.

سقط جنین و حقوق هم جنس گرایان : اوپاما طرفدار سقط جنین در محدوده ی زمان قانونی تعیین شده است که مبنایش حکمی است که دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۷۳ صادر کرده است. او از ماه می سال جاری نیز با ازدواج همجنس گرایان موافقت کرد و در دوران چهارساله ریاست خود ورود همجنس گرایان به ارتش را اجازه داد. میت رامنی مخالف هر دو هم سقط جنین و هم ازدواج همجنس گرایان است.

از جمع بند اختلافات برنامه‌ای این دو رقیب، اوپاما و میت رامنی، نتایج زیر حاصل میشود:

۱ – علی‌رغم سنگ اندازی های کنگره در راه پیش برد برنامه ی بیمه ی درمان و رفورم های دیگری که اوپاما در برنامه ی خود داشته است، درونمایه برنامه ی او نوعی جامعه رفاه به شیوه کینزی است که معمولاً احزاب سوسیال دمکرات پیش برنده آند.

۲ – میت رامنی بر عکس اوپاما و بی توجه به بحرانی که پی آمد سلسله ی سرمایه مالی - رایبی است، همان برنامه نتولیبرالی شکست خورده ریگان - تاچری را در نظر دارد، برنامه‌ای که اقتصاد آمریکا را به پرتگاه سقوط کشانده بود.

۳ - از آنجا که هدف اوپاما نه نجات اکثریت جامعه از فقر و بی کاری بلکه در درجه نخست نجات نظام سرمایه داری از بحران اقتصادی و تأمین انباشت آنست، مجبور بوده است طی چهارسال نخست زمامداری خود با بخش سیری ناپذیر و هار سرمایه کنار بیاید و در مقاطع تعیین کننده از بخش‌هایی از برنامه رفاه اجتماعی ی خود عقب نشینی کند.

۴ - پشتیبانی زنان، جوانان، روشنفکران، سیاه پوستان آفریقایی تبار، لاتین تبارها و بخش قابل توجهی از خارجیان از اوپاما واکنشی بود به سیاست تا کنونی ی او در خصوص ایجاد نه و نیم میلیون کار و جلوگیری از سقوط اقتصاد آمریکا به رکود، یعنی شرایطی که آمریکا در بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ تا سی و دو دجارآن شد. اوپاما در ماه اکتبر ۱۷۱۰۰۰ هزار کار بیشتر ایجاد کرده بود، یعنی ۴۶ هزار بیش تر از آنچه پیش‌بینی شده بود و همینطور در بخش خدمات، صنعت و ساختمان کار ایجاد کرده بود. (۳)

۵ – بر خورد نژاد پرستانه ی میت رامنی و بی توجهی او به اقلیت‌ها، بخصوص لاتین تبارها که ۱۵ در صد جمعیت آمریکا را تشکیل می دهند، لاف زدن در خصوص تجربه ی اقتصادی خود، تکیه بیش از حد او بر نقاط ضعف باراک اوپاما، مقصر دانستن او در همه ی موارد بحران های موجود جامعه، (۴) قول ۱۲ میلیون کار بدون ارائه ی برنامه ی واقع بینانه از جمله دلائل شکست او در انتخابات بود.

۶ – رای بیشتر کارگران به اوپاما در مناطق شمالی آمریکا، جایی که اتحادیه های کارگری وجود دارد و محل سه کارخانه تولیدی مهم: جنرال موتورز، فورد و کرایسلر است از یک سو، و رای بیشتر کارگران به میت رامنی در کارخانه های مناطق جنوب، جایی که سرمایه گذاران خارجی به تولید بنز، بی ام و، نیسان و تیوتا مشغولند و اتحادیه ها حق فعالیت ندارند، بار دیگر اهمیت وجود اتحادیه های کارگری و وظیفه‌ای که در ارتقاء آگاهی طبقه ی خود دارند را به اثبات رسانید. (۵) در عین حال، هم ثابت کرد که مادام که طبقه ی کارگر حزب پیشاهنگ خود را بوجود نیاورده باشد، به طبقه ای برای خود تبدیل نشده باشد و در شرایط پراکندگی به سر برد، در نهایت به دنباله روی بخش‌هایی از سرمایه تبدیل می شود.

۸ – از آنجا که هنوز آمار دقیقی از کسانی که در انتخابات شرکت نکرده اند منتشر نشده، احتمال می‌رود که بخش قابل توجهی از این رقم را بی خانمانان، کارگران، قشر تحصیل کرده و سرخوردگان از هر دو حزب تشکیل داده باشند. اما آن‌ها، فارغ از اینکه به چه لایه یا طبقه ی اجتماعی تعلق داشته باشند، در عین اتخاذ سیاست نفی نتوانستند برنامه ی اثباتی خود را در سطحی گسترده، بطور سازمانیافته و در هماهنگی با جنبش های اجتماعی بر آمده از اشغال وال استریت مطرح کنند و مادیت ببخشند. از این رو میتوان نتیجه گرفت که سوژه های اصلی مبارزه ی ضد سرمایه داری هنوز قامت بر نکشیده اند تا سراپای این نظام را به چالش طلبند. در چنین شرایطی سرمایه علی‌رغم بحران ساختاری، در آمریکا میتواند به حیات خود ادامه دهد.

سیاست امپریالیستی رهبران آمریکا در مورد ملل جهان پیرامون تقیری نکرده است. سیاست تحریم ایران از طرف اوپاما که به فقر و تهیدستی هر چه بیشتر مردم ما منجر شده و برنامه ی آن بخش از سرمایه داری آمریکا که خیال جنگ با ایران را در سر می پرورد هر دو خط مشی هایی ضد بشری و جنایت کارانه است که باید با تمامی نیرو علیه آن مبارزه کرد و در مقابل به تقویت جنبشها و نیروی های مترقی و آزادیخواهی همت گماشت که به جامعه ای فارغ از جنگ، مداخله خارجی و سلطه ی فاشیستی جمهوری اسلامی باور دارند. ما خود را به این نیرو متعلق میدانیم و از آن پشتیبانی می کنیم.

تحریریه سایت راه کارگر

۱۴ نوامبر ۲۰۱۲

۱ – Super PAC کمیته های مستقلی هستند که در ایام انتخابات بنفع یک کاندیدا به تبلیغ و گردآوری پول برای او می پردازند.

۲ – بر گرفته از نام وارن بفت، سرمایه دار.

۳ – گزارش وزارت کار آمریکا، دوم دسامبر ۲۰۱۲

۴ – در آخرین نظر خواهی های کانال های CNN و MSNBC از مردم پیرامون وضع بد اقتصادی آمریکا، اوپاما و ۵۲ در صد همچنان بوش و جمهوریخواهان را مقصر میدانستند.

۵ – در کارخانه های مناطق جنوب ۲۸ در صد به اوپاما و ۵۹ در صد به میت رامنی رأی دادند.

داده های آماری این مقاله عمدتاً از سایت www.huffingtonpost.com گرفته شده است.